

کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی

۱

فصل در سئوالات و جوابات

۲۲۰

رساله تشریح

۵۴۵۵

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
۶۸۵۶
فصلنامه علمی

کتابخانه مجلس شورای ملی



کتاب رساله سی فصل در سئوالات و جوابات

مؤلف حاج محمد کریمخان کرمانی

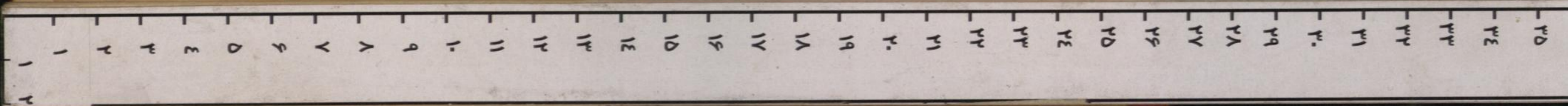
شماره ثبت کتاب

۴۴۴۷۱

موضوع شماره اختصاصی (۱۰۷) از کتب (خطی) اهدائی

۵۲۳۵

تیمسار سر لشکر مجید فیروز (ناصر السوله) بکتابخانه مجلس شورای ملی



کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی
خطی اهدائی
۱۰۷

فصل در کتب

۲۲۰

رساله ترفیض

۵۴۵۵

۱
۱
۲
۳
۴
۵
۶
۷
۸
۹
۱۰
۱۱
۱۲
۱۳
۱۴
۱۵
۱۶
۱۷
۱۸
۱۹
۲۰
۲۱
۲۲
۲۳
۲۴
۲۵
۲۶
۲۷
۲۸
۲۹
۳۰
۳۱
۳۲
۳۳
۳۴
۳۵
۳۶
۳۷
۳۸
۳۹
۴۰
۴۱
۴۲
۴۳
۴۴
۴۵
۴۶
۴۷
۴۸
۴۹
۵۰
۵۱
۵۲
۵۳
۵۴
۵۵
۵۶
۵۷
۵۸
۵۹
۶۰
۶۱
۶۲
۶۳
۶۴
۶۵
۶۶
۶۷
۶۸
۶۹
۷۰
۷۱
۷۲
۷۳
۷۴
۷۵
۷۶
۷۷
۷۸
۷۹
۸۰
۸۱
۸۲
۸۳
۸۴
۸۵
۸۶
۸۷
۸۸
۸۹
۹۰
۹۱
۹۲
۹۳
۹۴
۹۵
۹۶
۹۷
۹۸
۹۹
۱۰۰

۴۸۵۶

کتابخانه مجلس شورای اسلامی



کتاب رساله سی فصل در کتب و جواب

مؤلف حاج محمد کریمخان کرمانی

شماره اختصاصی (۱۰۷) از کتب خطی

تیمسار سر لشکر مجید فیروز (ناصر النوله) بکتابخانه مجلس

شماره ثبت کتاب
۴۴۴۷۱
۵۲۳۱۵

خطی اهدائی
کتابخانه مجلس شورای اسلامی
۱۰۷



۲۲۰

رساله شرفیه

۵۴۵۵



کتابخانه مجلس شورای ملی



کتاب رساله سی فصل در سئوال و جواب
مؤلف حاج محمد کریمخان کرمانی

شماره ثبت کتاب

موضوع
شماره اختصاصی (۱۰۷) از کتب (خطی) اهدائی
تیمسار سر لشکر مجید فیروز (ناصر الموله) بکتابخانه مجلس شورای ملی

۴۴۴۷۱
۵۲۳۹

کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی
خطی اهدائی
۱۰۷



الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین و آله
 علی اعدائهم جمعین چنین گوید که بنده اشتم کریم بر ابراهیم که چون
 رساله نوشته ام مکرّم و مطامع معظمه سلاله العجايب و سلاله
 الاطباء حیات و معاجز و غیره از جمله افرصتها ابدیه الله و سلاله
 مشهور بعضی سئوال العجیبه و مطالب غیریه از نسبتها که با بر حقیق
 بعضی از عادی داده اند و با انواع ندایر الهی از طریق بلایین کرده و
 بمکاتبات و پیغامها و ذکر در مجالس و محافل کوش ز خواص و عوام عوده
 اند و بحسب اختلاف طبایع خلق در سنجاش از موکد که افرها و ضحا
 شت اند و هرگز چنین بر آنکه طبع و هفتاب استخرا از آن رادار کشفه نند
 نوشته اند تا آنکه انواع خلق را با انواع افرها اعدا بر حقیق بنام و طبع
 ایشان از علوی که خداوند با بر سلسله جلیله عطا کرده است بیان

نور

منصرف نماید پس ان افرها با ایشان رسیده و بداند آنکه نزد یکست
 عمل نواز برسد و عدول و تقاضای ایشان را و ان افرها شود
 در صد سئوال از انجا بر آمده باشد با حقیقت امر و خواص و عوام مکشوف شود
 و بداند عمل عدول و ان اعدا را با بر حقیق و چون بداند که حقیقت سئوال
 که در جواب از انجا منصرف بر خداست و پراختر از باطل است و صلی
 کل این سلسله است فلذا در جواب از انجا که درم و چون بداند که همت
 مردم فاصر تر از آنست که جمیع این رساله را بخوانند و مجبورند بر اینک
 کوش باطل داده و از حق اعراض نمایند چرا که داعی بر کوش دادن باطل است
 هست که نفس امر را باشد و شیطا و داعی بر کوش دادن بکلام حق داند
 مردم نیست جمیع سئوال از انجا بر آمده و بداند که سئوال که غیر از غیر
 باشد بلکه کتابت ابدی و دنیا اول و اول افرها خوانند و چون یکی از آن سئوال
 بدینست که از آن در شبهه هستند افرها و جوابها را بخوانند پس اینک انجا
 بیکم تعبیرات سئوال است بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله
 العالمین و الصلوة والسلام علی محمد و آله الطاهرین و آله الله علی اعدائهم
 اجمعین اللهم انی اذین بعضی عالمی سنانا که بعد از آنکه خداوند با بر
 حقیق و بعد از فایست شعور و نبی عطا فرمود باقم که بنده محتاج
 را خالص است و در ارض او غصه و معرفت است و واجب و بلایین و

معرفة بانسان محالست پس در پندار خدا و خلق و سبب ضرورت است و سبب
 پیغام بر آید و بعد از ایشان او سبب ایشان و در این که پیغام بر است
 علی و اولاد و باری که خلق است و از آن در بیان حلت کرده اند و امام در این
 از نظرها غایب شده اند که چیزی که از آن بر کوهان دست است
 و بر این است که در این شعبه از مسائل کنیم و چون همان غار سابق
 در مقام پیش ایشان داشتیم ناچار شدیم از رجوع معاصرین و بقای
 امکان در احوال ایشان تلبیح نمودیم و کسیر که حاصل علوم است
 السلام باشد و محل و توفیق و طیبستان خواطر و نصف بصفت پیش
 و معروض از دنیا و مقبل بسوی آخرت باشد جزای اعمال نماید
 سوره ادب نمودیم بعضی از استیالاتی که در نظر چنانکه خداوند با جاهل
 سوال اولی فرموده و بر عال جواب او هیچ وجه منظور چه نیست
 بلکه محالست و حالصا لوجبا لکم سوال نمودم و از خطبایان و
 اطراف کتب اسرار و توفیق دارم که میخوشنوی خداوند و امام
 حجتی بر حضرت و مگر کس که از جمله خطبایان که بر این رساله مطلع است
 محض آن حضرت را بیان فرمائید و من تکلیف خود که سوال باشد عمل
 نمودم تا خداوند را بر من حجتی نباشد که بخورد تکلیف خود عمل
 فرمود و جواب خواهد نوشت و اگر جواب نفرماید چنانکه

صانه

خداوند را بر من حجتی نباشد که بخورد تکلیف خود عمل است و استیالات
 حضرت اینست از دست و دشمن پیشتر که سرکار فرموده
 اید که اصول این چهار است و ناچار معروف میان شعبه این بوده است
 که بچندت حضرت این اثر بیان فرمائید تا بان اعتقاد و دریم
 مثلا که میشود که سرکار فرموده اید که در چهار کوهان در کوهان شعبه
 و در این مفضض الطاعت است مانند آن سرکار که در کوهان در این زمان
 رابع این خود سرکار اید اگر واقعت دارم و سرکار حجتی مقابله بر این
 فرمائید تا بان اعتقاد و دریم مثلا که میشود که سرکار فرموده اید
 در این مفضض الطاعت است و معرفت او بر مردم است و استیالات
 امام چون بکنایه ای واهی از مردم بسبب استیالات اعتقاد نکردم و از خود
 پرسیدم که اگر چنین است اعتقاد کنیم مثلا که میشود که سرکار فرموده
 اید در زمان شیخ مرحوم اعلی الله مقامه آن بر کوهان بشخصه کنایه بوده
 و بر جمیع خلق شناختن و اطاعت ایشان لازم بوده است و بعد از ایشان
 سید جلیل اعلی الله مقامه و بعد از ایشان خود سرکار اگر چنین است نص
 بر این بفرمائید از شعبه بر و دریم مثلا که میشود که سرکار فرموده اید
 که در روز با ایشان میان خدا و خلق باشد که خداوند امام علی است
 احکام از ایشان بگردد و مخلوق بر او و ان باب بوسنا هله خود سرکار

و این باب ملعون که فرج کرد و ملعون و کافر شد بجهت غضب حق بنا
 اگر چنین است در هیچ بان فرماید و والله که مقصود محض جانان
 نهجت با پس بگویند که در زمان غیبت هرگاه با باطن خاص و صفت
 بیابان اگر چه یکسان شمشیر و جفا باشد با باطن اظهار خود را بکنند
 ایا این مسئله حقیقت باطل در یکی از کلماتی است که در محققان
 نوشته بودید که فرموده اید در زمان غیبت جامع از بزرگان شیعه
 هستند که ایشان را شرطین میگویند و جوی بگویند و باطنها میگویند
 مطلبی چون با حال بود تفصیلاً لطف فرموده تفصیلاً انسان
 شناسم فلک و طیشور که فرموده اید که هرگز از ظاهر ساوی و
 الحق که بر غیر طریقه شیخ مروج بوده اند و همه بر باطنند و با باطن
 بیرون جسد با صحت استبانه القات فرموده سبب اختلاف
 که امروز در دنیا شعله فتنه است و بعضی شیخی و بعضی با اشرف
 شده اند بیان فرماید و حال آنکه خدا انسان یکی و پیغمبر یکی و امام
 اشخاص معین و سنت یکی و ملائمت یکی و الناس از امام که این عقده را
 از دل انجمن صابر داشته ماضی و نشانی این اختلاف بیان فرماید
 خود بدینا شوهر ایا بر ماها لازم است که از هر کس غیر شیخی است
 اجتناب کنیم و ایشان را بخیر دانسته با ایشان بر طوبی ملامت نکنیم

انزل

ابا عظم و نکاحی که حضرت ابالاسر تبحی بنیاند و سایر عقود و
 معاملات که ایشان صادر میشود صحیح است یا باطل است ایا اهل از
 کسی که بر غیر طریقه حقه است بدست اید و احدی جز خدا بر او مطلع
 نباشد و از تصرف بران هیچ خوف و ضرر بر او نباشد خوردن آن باطن
 بانه ایا دادن گوهر یا خسر یکی که بر غیر طریقه حقه است جایز است
 ایا جایز است حمله بر حضرت نجاشین این طریقه حقه دهند
 بر خدا الله میشود بانه میگویند فرموده که حضرت سید الشهدا
 علیه السلام اندک اندک و ابر ایشان مانند ابر علی علیه السلام بر مردم
 شده است صحیح است میگویند که سرکار فرموده اید که علی علیه السلام
 در حکام عمل نموده میگردند و عمل نموده اند و کفر و باطنی همه
 کافر بوده اند با حق استبانه مستند عین که کلیات عقاید شیخی
 بیان فرماید با بران عقیده نماند با شیخ و بران عقیده بپیر و چون
 دست ایشان بر سر مردم و با اختلاف یکسان قانونی با سنت است
 که در کلی جزئی بر بصیرت بوده هر چه بشنود صحت و کذب را بشیر
 چون در میان سرکار بود تکرار هرگاه در مساکه سرکار
 ایا مخرج شوهر چکنیم و از آنکه بکیر میگویند که سرکار فرموده اید
 در حال از صورت رکن رابع را با باطن در نظر گرفت و چون دستخط

نبرسد باینکه خطرا با او کرد با امر خیر است بانه میگویند فرمود
 اید که شخص مؤمن با بدایم اسلام جز حاضر داشته باشد که شایسته
 رکن رابع در رسد و حکم میماند ملک و پیشوند که فرموده ما بد
 بر شیخ که اگر مخالف شیخ سلام کنند با او در جواب علی گفت چنانچه بود
 و نصاب میگویند و ایند اسلام ایشان جایز نیست چه میفرماید
 دزدان گرفتن از مخالفین اینطریق و زدن دزدان با ایشان با اجازت است
 بانه نصاب و جاد و هر عصری منقاد اند با مختصر در واحد و
 معروف است با اشخاص و اجابت بانه ملک و پیشوند که سرکار
 کتب اصول امثال فوائین و امثال انکب ضلال پیدا بند و مطالبه
 ملایست اخرا و احرام پیدا کند اگر چنین است بفرماید که دیگر با همت
 نشود بر فرض معین نبودن رکن رابع و جهاد نکردن او قبلاً
 امام علی با او پیشوند که مراد این باشد که معین نیست بفرموده غیر
 اقل خون مثلاً و اینکه جاسس بفرستند قبل از ظهور اما علی صلوات
 و لکن ظهور اما است و اگر چه کند دزدان غیبت نبوده است و بعضی
 از اینگونه تا و بیا با اجماع است در کلمات سرکار باخبر مخالفین
 میگویند که صفت اعظم شیخ و سرکار امی است قلبی و در کتب خود
 و هر کس بفرماید با او است باخبر شایع و اولاد و انبیا میگویند که صفت اهل

نیز

بفرماید که این عباد است بدو انحصار و منبر و که اگر چنین است
 اینصورت و اینصورت است سرکار چیست ملک و پیشوند که فرموده
 اید اطاعت سلطان واجب است مثل نماز و روزه و زکوة و سایر اعمال
 اگر چه بنقول یا از جوی کثیر از مخلصین سرکار که موافق بوده اند شهادت
 اما الحیا طبعاً با شما که راست است بلخر هر که کسر در کار عالم
 مستحق خلاف اجماع مسلمانان و ضروری اسلام و با محض بدایت مینویسند
 او را نکفر کرد با بیدار خود او جو یا شاکه قاتل یا این مسئله مستطابند
 اگر هست مراد چیست اگر چه فقر اول و دگر در نفسی شهادت
 بر کفر که در دنیا با محض شهادت اجازت است حکم بکفر و کردن بانه
 حضرت ابوالاسر به نسبت با خدا که امیران که از مخلصین سرکار در این
 ولایت با شهادت سو و سلوک را با ما و زانو در لغز و تکبر و نفسی
 و ضرب و شتم بغل زده فرو گذاشتند و در امانت خود را با او
 پسندند و هر وقت که یکی از ما راضی داشته باشیم با یکی از اسر به علا
 حکم باها میمانند اگر چه در خصوص زبان باشد و با بنوا سنه موال و
 عرض نامه تلف شده است و مال صحیح چیز نیستیم و با اسر به هم اینها
 دانستند تا آنها با اعدا و زکوة ما را راضی بمانند و حکم کردند ما را
 از آنجا بدارد مقابل این کوه رفقا را چه باید نمود و چه فایز با اید صبر

اگر ارا ممکن باشد که دفع از تپانها را از خود بکنیم و عا سرکار هست
 بانه با چنانکه از جو مخلصین سرکار شنبه اجم با بال مختل شویم و چنانکه
 از کتب سرکار بر مبادک بابد سکون کرد تا اس نام که بر این خبر و جو مکتوب
 از مخلصین که در این عرضها با خبر شویم که منک کلامه ما از سلاک
 مخلصین محتوی طشه جواب مسائل را بطور شافی و کافی التماس فرمائید
 و خدا میداند که بعضی حاجت سوال شده و آنچه بفرمائید مسلم است
 و منبع نام سند سوال از عجب این جناب و بجهت توضیح بود جواب هر یک
 از سوال از فضل عنوان بکنم و علامه فضل ببنویسم تا رجوع باینها
 باشد در جواب مسئله اول که اصول دین باشد بجهت مقدمه
 بیان بکنم که ای طالع خفیه امر بداند که اعادی این سلسله جلیله بعد
 از اینکه نظر کردیم که علم که خداوند عالم بشارت ما افکاره بطور
 کجی صاحب سلسله ما فویر و طبعها مستقیم چون فرمایند انشا
 اطلاع پدای کتد و حسن احوال ایشان را بجهت صدق بکنند
 و نظر کردن با خلاصه و صفات پند باده ایشان و بداند که بطور
 که هر زمانه و نصفه بر احوال و صفات و اخلاق اطلاع میباشد و مقتضا
 طبعه طبیعه خود ایشان را دوست میدارد و عرف حلد ایشان بجهت
 امداد و مرخند سو کردند که عیب بد ایشان پیدا کنند و از املش کتد که

و تمام سلسله
 در مجموع اول

ایشان از نظر مردم بیندازند تا نشاند و مرخند سو کردند که در علوم
 ایشان که بکبرند و بواسطه علوم فلاحی در ایشان کتد و بیان واسطه
 دوزن مؤمنین بپای عبادت تا بتد تواسستنا حنی انکار مشایخ و صبر
 ضروری است که بتد کتب مشنصلا کاب تقریبا منتشر است و تواسستنا افلاک
 در این نگاه سالیک از انجا بگویند در مشایخ بنویسد و امر ایشان را
 فاسد کند و عیول الله تواسستنا و نکرند و اگر راست میگویند و بعد
 از این بکشد و نا ظهور امام علی علیه السلام ایشان باشد و خواستند که
 کتواضد فکسل و اگر بجهت فخرها کتد و با بعین ایشان خواهد بود
 و خداوند عالم بر پناه و کوشش و دل ایشان بر دمه انما است که فخر
 و عواهد فکسل پس بناچار بنا بر حضرت و اقر کلام از علم چون طابع
 و دم مختلف بود نیز هر کس و اقر کلام ذکر کرد که در آن بوخت است
 و متفرسان با چنانکه بعد از این خواهی داشت که هر قدر از برای صفا
 اند و لکن از آنجا که باطل و کذب از افر و عی نیست و خداوند عالم
 البتد سوا مسکنه هر قدر از آن که در دنیا بود سوا شد کلد و بر خاص
 معلوم شد که بعضی علماء و بعضی ایشان را بیان افتر او داشته است
 و خداوند نصرت مؤمنان و لضا و حق و باطل را باطل را بر خود ختم
 فرموده است و بطور آنکه صالح دانند اظهار نور و خور و اخلا و ناثرة

که بر یکس طرفها نکتد بکنند
 و با کلام از اخبار دارند
 و اگر نتوانند

فشار مینا با این چون اینفله مکتبه را بطور اخصاصا استعرض
 میکنم که چون در بیان تطبیح مردم از تفویض محمول بر این شده است
 که اصول بن و فاعلی است حتی نگردد و مرد و اطفال در مکلفان
 این امر را مبدا نشاند و با اسلام و ایمان ایشان بر اینست خواستند که این
 افعال بر دم کفر را اظهار کنند و ایشان گفتند که اینها از ضروری و
 بیرون رفتند پس بر او این خبر را کرد که حضرت شیخ عادل و معاد
 از اصول بن و فاعلی مبدا نشاند و امری دیگر را در اصل اصول بن کرد و ماند
 پس ایشان بغير درین اسلام مندا بنشد و این مختص افعال است و حضرت
 این امر را در کجا ای بسیار نوشتند و در رد سهای عام و خواص بیان
 کردند و اینچو بطور اخصاصا مینویسیم که بطبعی شبعه است که هر کس عادل
 معار از اصول بن نداند کافر است و ما هم او را کافر میدانیم و از بیفتا
 او را بر و میدانیم و اینها محسوسیم که چنانچه اقرار بعباد خدا واجبست اقرار
 باینکه خدا علیست نیز واجبست و انکار علم او کفر است مانند انکار علم
 او بدون تفاوت و همچنین انکار جمع و بصیر و فاعله وجود و سایر صفات
 کالبتا و غیره کفر است و اقرار بعباد از اصول بن است مانند اقرار بنوجود
 عادل پس چون معقلا لیسب بود که اقرار بعباد واجب بود و از اصول بن
 بود بطبع مسئل انان و احدی نگفتند که لهذا از موعده بن است پس خوانیم

که بطور اخصاصا

که بطور اخصاصا لفظی مکتوبیم که اول از اصول بن معرفت خداست که
 لفظی باشد جامع بوجود و عدل و سایر صفات کالبتا و چنانکه می باشد
 بخواید لفظی اخصاصا بگویند و بگویند که اول بوجود است و پس چرا که
 یکی از اجزای معرفت خداست که در اینها از اصول بن است و خواستیم که
 همه را یک لفظ بگوئیم و همچنین در بیان چنانکه واجبست اقرار بنبوت پیغمبر
 صلی الله علیه و آله واجبست اقرار بعبادت و صلوات و علم و سایر صفات
 او و اجماعی مسلمین است که اینها هم از اصول بن است و انکار اینها کفر است
 و اینچو اخصاصا لفظی مکتوبیم که در بیان اصول بن معرفت پیغمبر است
 الله علیه و آله تا لفظ جامع جمیع منعلقات آن باشد و ایشان لفظ مختصر
 جامع انکار چنانکه نیست و همچنین در بیان که چنانچه واجبست
 اقرار بامتناع علیهم السلام واجبست اقرار بعبادت و علم و عدل و صلوات
 ایشان و اقرار بعباد از اصول بن است بطبعی شبعه بدون تفاوت
 پس خواستیم که لفظ جامع گوئیم که هر دو در داشته باشد که گفتیم سبب
 از اصول بن معرفت ائمه است علیهم السلام تا هر چه در مسئله است و اینها
 معاد باینکه اگر از روی بصیرت باشد از موعده عادلست چرا که مقتضای
 عادلست تو باطنی بمطبعان و عفا نمودن کافران پس هر کس اقرار
 بعدل کرد و معرفت بعباد کرد و مبدا نداند که از موعده عادلست و عدل

۱۲ ترا شامل باشد و چه
 تفصیلت بر لفظ مختصر
 جامع و کجا لفظ جامع
 انکار چنانچه مسئله

از فروع معرفت خلاصه آنکه گذشت و با این لحاظ معرفت معارف در کتاب
 فطریه سلبه کرد اصول نیست و برای علماء نوشته شد بعد از آنکه
 در جلد ثانی نوشته شد و اگر از روی معرفت بنا شد و بعضی نصایح
 پیغمبر صلی الله علیه و اله شخص افرا کند از فروع صحت نبی و نصاف
 بجای آید البته است و از آنچه در کتاب بیان شده است انعام که فارسی است
 و بعضی عوام نوشته شد بعد از نبوی نوشته شد و انکار بودن معارف از اصول
 دین از این نزدیک لازم نمی آید و کسی منکر معارف است پس این سه صریح
 اصول خسران است با بدانند بلکه با این سه کلمه شاید جمع
 مسائل اصولی که از آنچه در هم پیشتر شده است با بدانند و شاید
 بدان شک فیکند و چون دلیل بر که اجماعی علی است که مسئله نقلی
 واجبات اجتهاد است و نقلی نیست و هر مکلف واجبت که
 خود بقتل خود را بر افهمد که واجبت که انسان با مظلوم باشد یا
 و اگر مظلوم است واجبت که بقتل خود بداند که نقلی چه کسی بکند
 و بخواهد چه طور کسبت با با حق باشد یا نقلی میشود واجبت
 که مؤمن باشد یا اگر کافی هم اجتهاد کند بنویسند نقلی کرد و
 که عدل باشد یا فاسق را هم میشود نقلی کرد پس اینست با بدانند
 از آن خود بفهمد و نقلی دیگر که در اینست بل که اگر عیانتا بنویسند

اصول

اطاعت دیگر بر اگر شاید با طاعت کافی یا فاسق بنویسند پس این
 که این امر اجتهاد است نه نقلی است پس این هم یکی از اصول دین است
 پس در اینست که مورد دین و قسم است یکی اجتهاد یکی نقلی است
 اصل است و نقلی فرعی پس این چهار امر اصل است با بدانند که اینها
 بفهمد و سایر احکام فرعی است و میتوان در اینها نقلی کرد یا اجتهاد
 بر کسب اجتهاد و این باشد و حال آنکه جمیع اینها اجماعی شده است
 و چه بچند است بر اصطلاح علماء حال آنکه جمیع اینها اجماعی است
 بیرون از فقهیم با کسب که ما را انکفیر و انقیاد بر صواب است بواسطه این
 اعتقاد و چون خواستند که بخیال خود ما را در دین مردم ضایع کند
 در نظر عوام جلوه دادند که شیخ تکرار عدل و معارف دارند و کن
 را بخیال خود کرده اگر بر لفظ ملحدت آنرا که هیچ عاقلی بر لفظی ضرر
 بجای نماند نمی کند و اگر بر بعضی بحث دارند که اجماعی علی است
 پس بدانند که بحث ایشان از محض لجاج و عتاد و جد است و عاقل و
 عالم اینگونه بحثها بر علیه دیگر نمیکند و ما چندین کتاب در این
 امر است که بنویسد در این رساله روزی بنویسد تا ما از این
 کنیم و اینها با علماء است و عفا له معاصریں بر فایده کلام ما باشد
 بر خورد و هر جا بداند علی بنفهم را بدست آوردند و امر را بر او مشایخ

بکافی ابد و جز حد و جاج سبب ندارد و همین طایفه کفای حکیم و اگر
 میخواهد در سایر کتبها ما مشروحت در جواب از مسئله در
 که در این اربع در این زمان منم و مقروض الطاعنه منم این اضرا را بدو لحاظ
 جعل کرده اند یکی از بخا بنیدن خاطر سلطان و حکا و خواستند با
 برسانند که فلان خود را مقروض الطاعه میدانند و خوبی او کرده
 اند و اگر خواهی خروج بر سلطان کنه جمیع مصلحتین او اطاعت و را
 مسکت و خروج خواهد کرد و خود را در این ایام میدانند و هر کس معتقد
 باو نباشد کافر است و یکی از بخا بنیدن خواطر علمای و سایر مؤمنان که فلان
 خود را مقروض الطاعه میدانند و اطاعتشان را لازم میدانند و می
 که اطاعت او نمیکند ایشان کافر میدانند و خدا واحد و حقان میدانند که
 که اینها فقط از زبان من جاری شده و از ظم من صادر شده و لا اله الا الله
 از صد و بیست کتاب من تصنیف کرده ام و هر حاضر است و این مطلب
 در هیچ بلدان کلمه نیست و مسلمانی من تشبیه حال حاضر دروغ میگو
 با ان مفتی و لغت خدا و رسول و ملائکه بر کسب کرده و دروغ کفیه باشد
 و باعث کفر است و کفرناشوم اگر خیال این ادعا را بوی خود کرده ام خدا
 کند میان من و میان این افرازان و چگونه میشود که من ادعا کرده باشم
 با نوشته باشم و حال این کار برخلاف آن بودیم هیچ عاقل این کار را میکند

و خود را کفر

و خود را پیش دوست و دشمن گذارد و خدا کدش از این از خدا و سق
 و الله علیه السلام چگونه شتم و ادعایم با ایشان بود خود که من مکر
 میخرد او معصومین علیه السلام مکر است که کسی مقروض الطاعه باشد
 من در کرده معاصه خود میباشد و در عین ان عطا رضا و عتبا معصومین علیه
 السلام چگونه خود را مقروض الطاعه میکند و بودن من در این اربع اگر
 مقصود از کلام این شعبه باشد و الله تعالی انرا نکرده ام و ادعا بودن
 از کلام این شعبه با وجود معاصه و در شکی که دائم از ابر معاصه
 میدانم و خود را الله تعالی شایع را ندانم چرا که شعبه کئی است که
 شعاع اقا باشد و در جزئی و کلی تابع امام و من عاصه و در سبب و امتداد
 و ادعای که از دست این شعبه باشم و اگر مقصود فضا هتک است اختصایم
 ندارد و هر دو موالتا که فضیلت و مجتهدان و بان اسم موسومند و
 هم بران لحاظ که سابقا نوشتم در این اربع ایام و هر کس که مجتهدان است
 باید اخلاص بر خود را از ایشان نماید و لکن ایضا این سخن را و سبب
 و افرا کرده اند و شاخ و برگ آن گذاشته اند و اگر ایمان این رکن را
 ندارد چگونه ادعای جهاد را در او میکنند که هر کس مجتهدان است
 باید در مسائل فریضه تقیید ما را کند با خدا حکم کند میان ما و
 میان این جماعت در جواب از مسئله سوم که کفیه است که

رابع بکشف معین است در هر زمان این علم فزونی عظیم است که بر ما
 داده اند و اعتقاد ما است که رکن رابع ایان علم و اکابر شعبه اند و ایشان
 در هر عصر معاد اند و آنچه از احادیث بر می آید در هر عصر ایشان پیش از
 مفاد نظر اند و حدیثان در عوارض در جلال احوال آنهاست سلام الله
 و کتب من شاخ من شجرت بادله بغداد لغا و اخبار و این کتب هم
 بر بغداد لغا اثر کرده که نوشته ام در میان خلق منتشر است چون اخبار و
 نمیکند که دیگر از این شجره پدید آید و چون حضرت زان یکت من و
 مشایخ من احتجاج نمیکند اما عادی بر عوام فریبان افترائند که در
 بوخت اندازند و باین واسطه با ایشان برسانند که فالان سار علم بر
 میل اند و خود را جمع کل روی زمین میدانند و هر کس و در ایشان
 و اعتقاد بان نداننده باشند و ارضاء و مصلحت میل اند و خدا با آن کوه
 میگردم و پیغمبران و خلفای خیر که من چنین امر بر خیال نکرده ام چنانکه
 گفته خود را در ذره شجره خالص می دانند بلکه اگر آن جمله موالبان شجره
 کامل باشم باران افتخار میبکنم من کجا و موسی لاله بدستار زدن خدا بطرف
 میان او ایضا عت و اما از قوم معرفت بکنند از اشخاص رکن رابع خدا با او
 که اعتقاد ندانم و هر کس از دست ایشان گوید که در این خطا میل اند و هر
 از دست ایشان افترای بر آید که نوا حکم را که بنویسند حروف من است که در

ایمان

ایان که فضا و علم شعبه اند با بدان غیر فضا انظلم ایشان کتله هر یک که
 عالم و عادل و ضعیف دانند هر کس نقلیه هر یک ایشان را میجواید بکنند
 است و منابست ایشان بر دین نیستند که با این نام با این دین محسور
 بشوم انشاء الله دشمن هر چه میخواهد بگوید اگر من دین را بولای خدا
 میخواهم با آن ندانم از هزاران این حکمتها و در خدا با بدان نقل شوم و انشاء
 بشوم در جواب مسئله چهارم که شیخ مخوم و سید مخوم نقل
 الله مقامها رکن رابع بوده اند هر یک در عصر خود ما بودن ایشان که
 رابع بان طور که گفته ام که ایشان ضعیف جامع التراب و جابر التقلید است
 از علم شعبه بودند شک و شبهه در آن ندانم و محاسنانان نمیبند
 اقرار بان نام خدا و خلق بدانند و ایشان را در عصر خود اعلم از کل مبداء
 شکر بعبایب بر آید و ایشان اعلم و اقوی و ارفع و از هدای و اصناف واضحه
 و اکمل از کل علم معاصرین بوده اند و از این شواهد اند که رکن رابع را در
 ایشان مخصوص ایشان دانند حاشا و کلامی که در این باب آورده است بلکه
 اشخاص عباد بود و همه عالم و همه بنی و همه عادل و جابر التقلید
 و حامل بر و احکام ال محمد علیهم السلام و خدا بکانه کوا هست که من این
 این اذعان از سید مخوم شنیده ام با وجودیکه محرمت را با ایشان دانسته
 اند و در باره شیخ مخوم هم این اذعان شنیدم ابدا و در کتب ایشان

بلکه کنایه ایشان بر استناد لیل بخالد در کتب راجع در بعضی چنانکه شیخ
 مرحوم در کتاب ریختن باران بصریح و مفید موسسه مرحوم در شرح ضابطه
 و غیر آن نوشته اند و خبر هم در کتب خود حکایت سادات اعمام نوشته اند
 باین که با رجوع کنند و جواب از این فریادها خود باید داد و بفرموده
 میوای از آنجست و ای نیکبند چرا که زبان هر یک کوی را خواهد دراز است
 و هر دو خطی و اضرای اخراج میکنند و نامانست که جواب بگویند
 نمی کنند اگر میگویند در مجالس در موعظه بسیار است که میگویند
 اگر بگویند که رجوع نمیکند و در ضمن کتب بسیار از خلد خود هرگز
 ندانند در متابعت و بلافاصله میجوایند چنان میکنند اگر از روی ایمان
 احتیاجی در آنجا خود من احتیاج نمیکند و اگر از روی بی ایمانست
 که چاره آنرا خدا باید بکند و لحوال خود وادعای خود را که سابقا شرح داده
 در جواب مسئله بضم که گفته اند که با ایمان خلق با پادشاه
 دانستم و با طاعتون کافر غصب خون را کرده بود این خبر را تا از اضرخ
 کرده اند چون بداند که این باب طاعتون که خراج و خون و مال و ناموس
 مسلمانان را هلاک کرده کفرش بر هر کس واضح شد و طغیان کرد و کفر
 هست پادشاه و عساکر منصور و خیال کردند که نیکبند و خبر از این
 که بگویند که فاله خود ادعا بابت دانند و این افزایان شد که

و

وقتیکه این ملعون خراج کرد و شبها در اسلام انداخته جمیع این ماله را از
 دوا و بقوا علی علیه عاجز شد تا چرا که اینها بجز فواعدا اصولی و فقهی
 دیگر پیدا کنند و ما خدا در میان اسلام کشند و کس بقاعا علی انکا
 او را نتوانست کرد و اگر بعضی هم انکار را کردند تا محض اناسام و کفر
 کافر و ملعونست بود چنانکه بگفتند و در آنجا ثبت توانست
 بنویسد بلکه بسا این ماله داخل خود و عساکر میبشوند و سنانند
 و بقتل رسانند و بعضی دیگر از راه ترس از زبانی بودن خود را نکر
 دند مگر خبری که هیچ شکل در دوا و نوشتن و نظر و یاد در اینجا
 و عرا و عجم و عرب و مجاز و خراسان و هند فرستادم و عساکر را
 نوشتند و با سار و لنت فامره و عریضها نوشتند و ما خدا در بزد و کوهان
 و در سفر خراسان بر منابر بلبل و برها اظهار کفر از آن کردند و همین
 او را و نکل سپا و محمود که ادعای کند که خدمت امام مبرست و
 مشافهت خدا میکنند و در زمان غیبت امر میگویند و حال آنکه
 علم است که حجاب در زمان غیبت حرام است حال که در بیان خبر
 در دوا و بیخ بودم و امرش باطل شد و منقرض شد خدا ایشان را
 اینراه داشت که انست راجع من هندادم عاقل هیچ شش کار فایده
 فایده و عریضه بنویسد و با طرا و عالمی فرستاد و کفر کس را یاد عاها

اوقات میکنند و در وقت منابر کفر و بدعتان ادعاهای اشیاء میکنند
 بعد خود و همان ادعای میکنند و عظام اهل خود را دعا میکنند با آن
 مینور کسبند که نشود داشته باشد باشد انچه را بداند کویا اعتاد
 عقل همت زدن را هم ندانند از آنجا که با ایشان بکسب من حیث انچه
 و با اینک گفته ام بدان را از آنجا که کتب که در عالم منتشر است بر زبان
 به بینند و خواستند و بقیستند که این جزو آن که من تکفیر کردم چنانچه
 بود است نفور با الله من یواد العفل و فح الزلل و بهشتی و خدا
 دانند که اگر چه نلاف بنفرد بنفرد پادشاه اسلام پیام بود اما اطاعت
 و بگردانیدن بسبب از خلوع ابران بواسطه انکار من بود و بواسطه
 کتب و مواعظها من حیث انکه حسین و واسطه قتل او اراده کردن و بعد
 نیکان و ایشان را خدا ظفر زد اما حال انصاف میدان عوض آنکه مراد
 بر آنجا است که با اسلام کرده ام سخن گفتند و نگویند بنام ایشان
 کفر بپوشید و بسیار از ابار و است خدا با او خبر کن میان من و اعتاد
 من با او علت و اضحی این بخت هر چه بود که عرض کردم من امر و بدایت
 مخصوص میان آنها ^{ظنون} آمد و آوردن من نیست و ما غیر اهل کلاب و غیر
 میدان و هیچ در زمان غیبت حسین علم استند و در آنجا که با امام
 و احادیث از علما و ائمه نکرده است که بلو در زمان غیبت خود را ملود

لله

و شرح آنرا در بیخ شش کلمه بفضل نوشتند رجوع کنند و همین ادعاهای او
 در آن کجاها تکفیر نمودند ^{در جواب مسئله ششم که چنانچه}
 زمان غیبت باشد این مسئله را در بیخ کجاها که بدانند چیست نوشتند ^{اشکاف}
 از احادیث بسبب و اجماع علمای ائمه که در زمان غیبت امام علیت است
 نیست و شرح آنرا و خود امام است در ظاهر و الا هر کس خروج کند
 در زمان غیبت و نسبت اند از امام علیت در حاجت و طاعت و است
 و برضای اللیس البینه و اگر چه امر و زمان است بود خود امام علیت ^{ظنون}
 میفرمود و در هر بار ادعاهای از حق است و دنیا طلب است و سب و تحقار
 بر این نبوده و نیست و آنچه روزی بر علیت است کوشه کبری و در
 در دنیا است و منعرض احدی از احادیثند ^{حکایت} که مذکور است
 ما اینست که در زمان غیبت مجتهدان حل نمیشوند از اجاره کند و جایز ^{نیست}
 کشن و رجم کردن و از آنجا که در حق آنکه امر معروف و نهی آنست کرد ^{نیست}
 از جاها ساقط است تا ظهور امام علیت است طاعت نیست و طریقه ^{چین}
 و چنان میدانیم که بعضی مجتهدین که در زمان غیبت حل و جاری میکنند
 و میکنند و رجم میکنند و از آنجا که میرند مسئله اشباه میکنند
 و حل کردن و جاری کردن مخصوص امام مفضل الطاعت است در ^{نیست}
 ظهور امر و سخن آنکه با اسلام الله علیه و در زمان چنان خود را

جاری میفرمودند و موقوفست تا ان ظهور امام علی بحال ایضا
 دهد که باجور اینکه فایده و قوی است اینست شاید است که ما
 کتبا باین طریقی واجب است و خواست روح کردن و خون مسلمانان
 بخشن و عرض و مال مسلمانان را بیاوردند و والله که او شرف و معرفت
 جمع شوند و باد وانی امروزه کتبا جمع آنها کتبا خواهند شد
 چرا که خلافت انقضاض ایند و آنها را قبل از ظهور امام علی نخواسته
 است و بجز بدین فاسق فاجر برود و بنا و حق با ایند و آنها
 منازعه نمینمایند اگر منازعه حلال بود و جای خود امام علی برود
 میفرمود پس علامت عالمندین راهها عالم روزگوشنگی و تواتر
 و از خلق اعراض کردن و والله که اگر نباش بود که هیچی از علم یاد دنیا
 غیبت بیاید بر زمین ساینده که نور اهل بیت علیهم السلام و علم ایشان منقرض
 نشود و اهل شیطا و شکوک و ملامت باطلان را با علم را منقرض نکند
 مباد بدید که در گوشه شکوه منتر میگردیم و در بنار باهلت و امیلا
 ولی انصار میداد اگر اینها نفع عالم را معلوم اهل بیت علیهم السلام که در دنیا
 مستند سکون کتبا و چیزی از معرفت خلد و سؤل و ملل او سلا
 الله علیه و نگویند بیاید اهل شیطا و شکوک و ملامت باطلان
 از این خواهند گذارد پانه نه والله بلکه جمیع مردم را بدیندند و

چرا

و چنانکه اگر هیچکس در دنیا نان بر زمین از کسکی میپزند و وجود نان
 پز و بخت در ملک مجتبی وجود علی اضرور است و اگر ایشان ^{ظهرا}
 دین نکند و محافظان را تمامیند و او سئالشان کردان تعلیم نکند و سئال
 بگفتند تا دین بجای از دنیا میروند پس همت عالمندین محض حفظ ^{نشد}
 که مندان نشود و در عصر ناز با شاد غرض دیگر نیست و دنیا
 طلبی و ریاست در علم اکا لطیفان و عاقلان از خدا و سؤلست
 و در صفت عالم نیست و اظهار دین امروزه بفران و حدیث و دلیل و
 برهانست هر کس میخواهد نکند تکلیف احدی از علم اشتم بر و ^{نماند}
 نیست حتی در خلد و در جواب این سئال میفرم که گفته اند
 که در بعضی از کتب آمده است لفظ شرطین و بلا و بایست بدان
 ابطال و معظم که در عالم حقیر بعد از اینکه از کفین همتها و امانت
 و در بنار همتی که زود فایده بختید و حد افامر از مطلع همه
 را باطل فرمودند بدانند که از روشن بگورن کار در دماغ جرشانه
 چاره ایشان مختصر شد که بعضی از کتب مختصر با مطول را بر ^{نشد}
 عبار چند کفر میزبان ملحق کنند و در دنیا مردم شهرت بدیندند که
 ملامت فایده است چنانکه در زمان موعوم شیخ علی الله معناه تکلیف
 ساختند و از هر کس فی و ملامت باطلی مسائل را داشتند و از

قبول کند و هر کس

نوشته و پس از آن با اسم مرحوم شیخ گردید و نزد مردم عوام شهر بغداد
 که این نوشته و درین بخت چون از آن زمان بزرگوار بودند فرمودند که
 کتاب من نیست و اسم خود را از سر این کتاب برداشتم و این کتاب مرحوم
 سید اعلی الله مقامه را نوشته اند و بعد از آنکه در آن شهرت دادند
 که این درین سبب است و همچنین این کتاب شهادت با اهل آنجا است که
 مخصوصه نکلمه آردان انداختند و والله که من معتقدان این بخت
 چه جای آنکه نوشته باشم و در این بابی که میگوید همان رساله را آوردند
 که اینها که نوشته اند و الاظه کرده اند در این روح من از آن خبرند
 اتفاقاً نسخه اصل حاضر بود و در آن بر حضار معلوم شد که عادی در
 کلبه ای من الحاق و بکنند و از این خبر که در نسخه اصل را بکسند و
 برای چنین روزی که مبداء این است از قلم بهود در فوریه
 علیه تحریف کردند چنانکه در فرزند بفرموده و بشارت در این
 از اینجهانچه که با هم مخلصت و سلی انان که در حضرت
 برکنند در فرزند تحریف کردند تا از برای هر یک از آن علیهم السلام
 داستان بود و بعد علی این را بعد از آنکه منافقان کتب چند را میگویند
 و در اینها دروغ و کفر بسیار داخل میکردند و پیش میگردید و احادیث
 در این خصوص وارد شده است و احادیثی را در کتاب فضل الخطای ذکر

دارم

کرده ام و این معامله که حضرت از این کرد مانند همان معامله است که هیت
 منافقان با مؤمنان کرده اند تا از روی نفاق و الله اعلی الغالب که این فقارند
 خجل حضرت است که بمن نسبت اند و در کتاب من مسکن الحاق کرده اند خدا
 کند میان من و ایشان با چه غلظت باورند پس خدا ابا اقران بخت
 و ناردان را بانه لا حول و لا قوة الا بالله پس آنچه بعد از این در کتب من
 اگر مطابق قرآن و احادیث و جامع علم است من گفته ام و درین نیست و آنچه
 خلاف اینها است من از آن بترسم و انرا کفر مبداء این محلی است آن فصل
 و این کتاب که گفته اند کتاب هدایا بنی القصب است که من شیخ در مجلس
 جناب شیخ الاسلام کورمان برای بجز ایشان تصنیف کرده ام و نسخه
 حاضر است و این بجز خدا در آن نیست و آنکه کسیکه شاید قصد این از آن
 در کورمان و نیز باشد چگونه باشد با شباهت مبداء در لکن مثل اینها مثل
 است که در صحیح بخاری بر او است و ما حضرت امیر علیه السلام را یاد کرد
 که با او گفت چه فائده از این یاد کردی و حال آنکه در دنیا صد هزار
 از این نسخه هست در جوار کف مبداء و لکن اختلاف هم که میان اینها
 میشود و اگر نیست حال امر اینها چنین است پس آنچه هم فائده از آن
 که تفسیر و تفسیر و حال آنکه از کتب من گاه باشد که صد نسخه هزار بار
 باقی باقی میشود چه حاصل از این تغییر و تحریف

در جواب مسئله هشتم که میگویند که ما میگوئیم که جمیع علی سابق و
 لاقور یا اطل بودند سبب این نیست است که چون در آنکه در بعضی
 از علی و مؤمنین سایر افاضلها تقبیح خواستند افاضل را بداند
 که مندان و مؤمنان همچنان ابتدا و انما اعراض کتله چاره ندانند
 با افاضل و اینهمه افاضل است که بکصد و بیست کجی مر احوال انکاد
 میکند و آنچه در کتب است از تعظیم علی بیشتر است از تعظیم خود
 بوله ایشان و کتب حاضر است و لقا خورد در منابر و مجالس و
 در بلاد بکر میکند و در کتب اطهر بر یاد بکر میزند و در یکی از کتب
 ما طهر بر علی بافته شود علی هر چه فغان کرده باشیم از انبساط
 که برای حطاد بنا و اندر حد فلاح در عروج شیخ میکند و طهر
 بروج سبک میزند با عقل شایسته بر اینصورت میکند که اینها را
 کتله و لغز و طهر غایب و در جواب بگوئیم که مناصد قبل و بعد
 و است بگویند و در انقول و عمل مصیب و شاید با با اظه
 بر است خود را نام و بگوئیم که این افاضل و اشیاء است و روان از
 حد گفته اند و در واقع گفته اند انصاف میداند که تکلیف لطیف
 لها این افاضل را بگویند نام در هایت نسیم و ادب با ایشان راه
 و بر آخر تفکر در امر و انما شمل که این احادیث که بار سبک و ایندین که

در

دست بدست بار سبک بواسطه علی سابق رضوان الله علیه و بار
 پلما غیب پلما نیم پا خود بخود است اما علی بن سبک ابو هر بواسطه علی
 قبل ایشان است شکر الله مع عبده که عمر خود را در ایتاد بر
 مذهب با صبر و ذکر و انک و اخیاه اهل بیت علیهم السلام را بار سبک
 اندا حال اگر ایشان را خود با الله منزه کنیم که یکی درین ما از دست ما
 میروند و سئل است که من کتب اصول خود نوشته ام که جایز نیست
 سوء ظن با ایشان و تضاد بین کردن با ایشان و اینکه ایشان مؤمن
 من عند الله و سئل از جانب امام علی علیه السلام بوده اند و فلاح در ایشان
 نصب و کفر است و عدوات با خدا و رسول و ائمه است سلام
 علیهم و در بر ایشان غیر شرکست بخداوند و بالانشان بلای
 عدو ایشان ناصب است با حق علیه و السلام و لقا با بر نبی
 و ما یرکت احادیث با بنظور فیه سبک او که عدو ایشان شرکست
 خواه و فانی بلفظ ایشان و خواجی و معاصر ایشان بلدین نفا
 و لکن این حقا انصاف اندازند و بعد از بکصد و بیست کجی که
 و طو است بظهور و رضای علی اینگونه افاضل را امینند حال
 انصاف میداند که با شیخ عروج و سبک عروج از علی نبودند با بودند و با
 بجهت شخص انبساط شکر را در ایشان روا میدانند و مصداق

انه والله من غیب مشکلا
 و خطه من امام علی
 رسیده ایم

اکافر و در کتله
 بر ایشان

ایشان را می از آن بنا با من از آن خلاص علم اینست که اینقدر عمل از دست
 میگذرد با اینجه علم منفی صالح که در نظر افاند با جان و عروا و عرب
 و علم اندوه و مصداق شیخ اندک با فالج در ایشان فالج در علم
 و با جمیع آن علم منفی بر مبرکار که در عصر شیخ موجود بود اندک تا
 شریفات ایشان در کتاب هدا الطالبین نوشته اند و با جمیع بر صحت
 طرفه شیخ موجود کرده اند با فالج در شیخ موجود و شیخه فالج در
 نسبت با و خلاصه که میان ما و ایشان در دو زنی است
 و بدانکه حضرت بر سه قسم شده اند بعضی از ایشان که جسد و علم
 نسبت با علایق فالج در شیخ موجود و سبب جلیل و اتباع ایشان
 میباشد و بعضی چون شیخ موجود از دارد بنام خلعت که در آنکه دیگر
 بدانستگاه ایشان ندارد فصلی بن شیخ و سبب دیگر که در آنکه
 خود را صرف در فالج علم آنکه بان مانده از آنرا از ایشان کرده اند و
 شهرت آنکه شیخ و سبب نیز از آنرا طرفه ای باشد که مانده اند و
 فالج در میان مانده کان میگذرد و حال آنکه با هر دو طرفه منقطع
 خود هستند و بقدر سوزنی مخالف ایشان از اصول در این
 نمیدانند چرا که چون مخالف نمی شوند و لکن جسد انوشا است که
 در مکرس پیدا شد و در اینها که می اندازد و هر قدر که میتوانند

و اضر امیر
 حال به بندگی
 قلم در علم
 میگذرد

و بهین فالج در این فصل کتاب میکنیم در جواب مسئله
 حضرت که سر امر انوشا سنده بد که ماخذ و نشا اختلاف که در میان شیخ
 و با الاسر و افانده است چیست و حال آنکه خدا ایشان بگفتند و
 یکی فالج سوال بدانکه این سوال دو گونه جواب دارد یکی تفصیل و
 یکی الجالی اما جواب تفصیلی در کما هدا اینه الطالبین نوشته اند و با هر کتاب
 فارسیست و در بالای مثلث راست هر کس تفصیل مسئله را خواند
 باشد و سبب نزاع یکی را خواهد بان کتاب رجوع کند و در آن کتاب
 از احوال علمای ماضی بن نوشته اند و شرطی از احوال ثبت کرده اند
 تفصیلی از همانندین و حاصلین نوشته اند و آنکه در هر دو از این
 و دیگر اقبال ندانم که بنفصل بنویسم چنانچه چون هر سوال را جواب
 جواب مختصر و مفید بنویسم و آن اینست که وقتی که شیطان بر
 آدم علیه السلام بران اول عصی بود که واقع شد و چون در آن
 شیطان و حضرت نام علیه السلام واقع شد که عدل او با او و تسل
 او نیستند چون بر زمین فرو نیامدند حضرت نام میراث علم و اسرار
 نبوت را حضرت نام علیه السلام سپرد شیطان در هر یک از اینها را
 او را بر حسد بر هایل داشت که چرا با با علم و اسرار نبوت حضرت
 هایل است و بن خرد و او را اعوان کرد تا هایل را گشت بعد

شیخ موجود و سبب موجود
 نوشته اند و شرطی از احوال
 خود

ادم علیه السلام بشناسن او را و علم بنویسند و سپرد و مینا اولاد شریف و اولاد
 قایل هر احدی را می خورد تا آن دو طایفه با هم مناکه کردند و
 در حسد و جمع مردم پیدا شد و هیچ نافرمانی نیست مگر آنک
 حسد بر کار مینماید و پستی نیست مگر آنکه حسد بر او نظیر و ^{صبر}
 نیست مگر آنکه حسد بر عینه مینماید و ضعفی نیست مگر آنکه حسد
 بر روی مینماید و در جمع مردم این حسد پیدا شد بعضی از مردم ^{سطح}
 حفظ او و قوت باطن و ناپید روح القدس حسد خورد می کنند
 و در حسد خورد افطع میکنند و بعضی مردم از تقوی ^{عقبت} می کنند و
 ان عمل میکنند و طایر و نصرت شیطان مینماید و چون اصل حسد
 از شیطان است و ان از انش است حسد انش و حسد ایم ^{تد}
 حسد خورد مینماید و کما ه انش شعله مینماید و حسد خورد ^{بچار}
 پنجاه مینماید از این جمله خلاصه مصلی الله علیه و آله و آله و آله و آله
 که از سر حسد حسد ان بنام مینماید و سوره قل اعوذ برب العلق و
 و علون اعتدال ^ع علیه السلام هم از روی حسد خورد چنانکه
 مینماید با حسد و ان الناس علی ما انبت الله من فضل خدا انکنا
 ال ابراهیم الکاتب و الحکمه و انبتاهم ملک اعظم ایش ^{اب} حسد خورد
 در بنام مردم خورد چنانکه حال ضعف بحال قوی حسد مینماید و اول

من

بهنست گرفتار میکنند که کسی با او نماند حال بعضی از مردم اسباب
 حسدشان جزوی است و آثار حسدشان هم جزوی است خطابت
 حسد بقال بر بقال است که بگوید او که مینماید و کرا مینماید
 و اسانش اب دارد و او را در میان بقال ان ضایع میکنند و اگر و نفر
 عظیم تر باشد و معروفتر باشد اثر حسد ان عظیمتر میشود
 و شهرت بیشتر میشود و هنست بر اکثر مینماید پس اگر کار ^{بک}
 حسد بر با و هنست مینماید که او را در بنام شهری رسوا کنند ^{بچه}
 مخرجان در نفر مینماید که با شناسد حسد سعی میکنند که او را در ^{بنا}
 ان جماعت و انتم که معروفست ضایع پس اگر حسد در ملک
 معروفست و اصل ان ملک بفضول و بزرگی او افرار دارند و حسد
 مینماید او را در ان ملک رسوا کنند و ضایع نماید ان ابراهیمها و
 افراما مینماید که حسد مردم ان ملک بقتضیها از ان بر کردند و
 همچنین اگر در اقلیم معروفتر باشد حسد سعی میکنند که اصل ^{قلم}
 را از او بکسب کنند و اینجمله در هر افرایشها و کاغذها و استخوان ^{ما}
 و اسلاف بسیار و در ان چه کنند مسکن انش در سبنا و
 مشعل است که او را شب و روز مینماید و انرا خاموش ^{نای}
 بکنند مگر با افرایشها و از بنها و عینها و با گوشها چون

این اعمال را میکنند فلان حسد اولاد میبگردند بار چون مشعل
 میشود باز از سر میبگردد و محسور بخود و قوه خداوند در خانه
 خود آرام خوابیده و حسد مسکین در دماغش که از شب و روز
 سوزد چون اینفلده مراد است بدانکه طالب علم از بیچاره مند
 در حسد در ایشان است و چون علم را خداوند بر میگوشاید علم
 و علم و ذکر و فکر و بنامت و تراست و حکمت و اولاد و نباشد
 معروف میکند و با اولاد ناطق و چشم ناظر و گوش سامع و
 حافظ عظام بضر و باک و نصیب قاتل و البقا با و انعام بضر با بد
 نام او را بلند میکند حسد آن بچاره اشر حسد در کانون سینه
 ایشان مشعل میشود و آرام و قرار از ایشان میرد شب و روز
 در دماغش که از سبب آن بچاره ها چاره شان منحصر میشود با اینکه
 با و فخر از نند و نسبتها کفر و پند و عجز با و بدعتد شایان
 از آنها اعراض کند و آن نخوشه مومن و ایش سوزان ایشان
 آرام کرد و اگر بعضی انجور و خشکها نشاند که ایشان اینجست
 طبع در ملک سلطین و خروج و جفا و خنک نمیکند و آن
 نهنها را با اسلحه و اسلانه و پغامها و مشافهان بحکم
 و سلطین بر ساند و ایشان را غضب در او زند شایان در

دفعان

دفعان عالم بر آید و او را ضایع کند و با بنوا سطم حسد این
 فلان کار ام میگردند و آن عالم زنده است آن اش حسد در سینه ایشان
 مشعل است و حسد و سلطین که از اینجست غافلند که این حسد
 بخوشه شب خورد مطالعه ندرت و حکم را است تمام عاقله در سینه
 خود قرار دادند و امر را با شبنام عرض و اظهار نمودند ایشان بعضی
 ملائکه خود با آن عالم عمل میکنند و انعام مسکین با بد و ترک
 و آخر خود گرفتار است و نام دنیا و مافیها را اگر با و بر ضد است
 آنرا با با آن غلظت و اثر و او فقیر خود عوض نمیکند کسی که دانست
 که این دنیا دار فانیست و عاقبت همه چیفته خواهد شد مثل
 در خاک پوسید و با بد و زقیامت در حضوره الک حجاب است
 و ارجح است داد و انعام عفا کیشید و اگر نعمت با بد است
 و اگر خدا بپنداید است و این روز دنیا که بمنزل خواب است
 که ایشان بپند مفرود نمیشود و در با قبر با بد و عوض نمیکند
 و طبع در ملک مومنین نمیکند و ایش آخر ترا بنعب دنیا عو
 نمیکند اگر حسد مطالعه جز شفا در سینه خون نمیشود و این
 اکابر را بر علیه معالجه خود وسیله میکند و با ناطق میشوند
 و ایشان هم از روز عفتت و رضد بوق الحاکم میکند که

سر امره این است پس چون در زمان شیخ مرحوم اعلی الله مقامه
 و در وقت انحلال آن خلافتان بزرگوار را مقرر فرمود بعلم اهل
 علم هم التام و کتاب دست و ان بزرگوار را در جمیع علوم و فنون
 کامل فرمود تا اینک فریب بسبب کتاب علوم شده نوشت
 و خط با جمیع علوم مندر سرافرمود جمیع علم عصر آن بر کمال
 فضل و علم و فضل و کمال و در علم و فنون آن جلیل الشان را
 نمودند و اجازت ها با و دادند و اجازت ها از او گرفتند و جمیع شیخ
 فخریم و نجیل او نمودند و پادشاه عصر جمیع حکام و عالمان
 شاهانه کان که در اطراف ایران بودند ایشان را نکر کردند و
 هدایا و اجازت ها و مستحق که با ایشان رسانیدند و با ایشان
 تقرب بخدا جستند و از انفس شریفه ایشان استلذاتها کردند
 الترحم و لذت کانون سینه جوی از ظراب مستعمل شد و ایشان
 که اخذ عجل با جمعی از همان چند سوختند و نفقتها با جمعی
 بول در خوردند بله اگر آنکه بزرگوار از منعمه کشتند و هرگز
 باضرائی و طبیعتی غیظ خورد را طیبیدند شاید هرگز در آن
 ایشان یکپاستند و آن عزت خدا داد او را بزرگت بدان کنند شاید
 شیخ خواب را کشتند و عزت خدا با بر چه مابوط و نمیشود

و ان شاء الله

و نشاندنا ان بزرگوار اجل موعودش در سبیل و جوارح خلا
 و نذ فایز گردید و سید مرحوم بعد از ان بزرگوار با لطف کردگار
 اظهار علم نمودند و صبت علم ایشان روز افزون شد و در انواع
 علوم زیاده از سبب کتاب نوشتند و در اطراف هند و ایران و آذربایجان
 و عربستان منتشر گردید و ناله ^{ایشان} منفری گردیدند و در
 هر جا اسم شریف ایشان منتشر گردید و پادشاه جمیع عصر ایشان
 و حکام و عالمانی شان همگی در عزت داری ایشان بار سال مراد
 و هدایا و تحفه برای ایشان بخدا نقره جیستند و بزرگت و احترام ایشان
 افزونند و علم بزرگ که در عصر ایشان بودند و بسخت نفوی و
 رفاه و وسوسه بودند و با ایشان نمودند باز الترحم در کار
 سینه بعضی از طالب بمقتضا آنکه از طبع به ادمند مشغول گردیدند
 و چاره برای شفای غیظ خورد و در کشتند خوردند بله و با انواع
 طسنتها و افزایها و تحفه کلها و سعادت و روز به سال طین ایشان را
 منعمه کردند و خلافت از ایشان را روز بروز زیاد کرد و حکام
 و سالطین بجز ایشان فرزند نشاندند و با سبب امری نکرند
 تا با اجل موعود ایشان در سبیل و جوارح حیات ایزدی فایز گردیدند
 حال اگر چه نام خود را بردن بعد از نام مبارک ایشان پس سوره

ادبیت و ستایشه نیست اگر جواب از سول فخر و الام است
 عرض میکنم که چون خداوند از دین افضل ایشان با نیاید قبیله
 فطره و با این فطری خوش چین از حق علم ایشان خوشتر انعام کرد
 و در علوم در زمان قبل تقریباً یکصد و بیست کتاب نوشته
 و در اطراف بلاد منتشر شد و بعضی از ایشان در زبان فقهی نقل کرده
 و بخاری و صحیح ابی یوسف علیهم السلام منتشر کرد و جمالی کردند که باب
 کار بگردان شرح دادند و در ایشان از سابق و لاحق است
 موش شود و نخواهند سوخت و جان عزیز است چاره چنان
 ناپرس سابق را ندانند بکشتن و افزای و غیب و یادگوری را
 گذاشتند و اسلحه ها و مراسلات با طراف نوشتند و این
 که شبیه ابله و سوال کردیم از منعمه عوده اند و چون چند سال پیش
 طغنه از نادر بدینا چاره نشد گفتند باید ناپرس لعظم را کرد و
 بعضی از اهل ادب و حکام و سلاطین را یاد کرد و بر ایشان احوال
 مشبه کرد پس اسلحه ها و مراسلات نگاشتن و
 دادند و شایسته عرض کردند که فلا فی طالب است و طاک است
 ادعا باینکه و خروج دارد و اینکه بکلی استیاضت هم بواسطه نسبت
 من حکام و سلاطین جمع است پس با اوردن اطلب سلطنت و پادشاهی

م

منعمه کرد و اینکه بکلی این باب معون هم در زمان مسکن خروج کرد
 و استیاضت و حدس را فوری کرد و با این واسطه با سکن و خنکها
 و اضرام منعمه و منعمه عوده و حال آنکه من با دردم و فکر اخراج
 خود مینالاهتم و نام روی زمین را بپایان فکر در کتاب و ستند
 و علم معاوضه نمیکند و بحول و قوه خداوند نعمت باقی را بدین
 عوض نمیکند و انقدر دینار که خداوند بخلد فایده است من عطا
 کرده بود بدست خود از خورد و در کردیم در ایام اقبال بنا و
 از من نگذاشته بود و الی الان نگذاشته است و باز همان طور
 که سایر عیش من عمل میکنند از من هم میری ابله و متواتر تو که
 پادشاه اسلام پناه را مثل سایر برادران کرد و لغت فانی خصل
 کرد و لکن فقیه و اترو را بر جمع روی زمین و ملک پانچ
 داده ام و لکن این حسا چاره غیر از همین کون حرکت نماند و
 نالحال خداوند بر سلاطین و حکام امر و واضح کرد و در این
 روز اقرون هم واضح خواهد کرد و خداوند اخبار ملک را
 نگذاشته است و خود مدبر ملک و مقلب القلوب و الاحوال
 و لا قوه الا باللّه العلی العظیم در جواب مسئله دهم
 که با اجتناب از غیر شیخی باید کرد یا نه با آنکه این اقرار ابله است

کرده اند که عیسی انان بگویند که آنحضرت شیخه شمارا کافر
و جن میداند و حال آنکه شما مسلمانیاید و شیعه را تشعشع
پس معلوم است که آنها کافر اند چرا که روایت شده است که نزد
کفر و منافق کفر صاهما و شاه که بالبدافعه مسلمانیاید و شیعه
پس کافر آنها هستند که مسلم و شیعه کافر میداند و اینوا^{سطه}
خواستند که اظهار کنند که شیخه کافر اند و حال آنکه خدا و رسول
و ائم سلام الله علیه را چنین میداند که شیخه را از مسلمانان
کافر میداند اگر چه شیخه نباشد چرا که شیخ خلیل و سید
را معترض الطاعه میداند چرا که ایشان معصوم میداند
و تا کسی معصوم نباشد معترض الطاعه نخواهد بود پس چون
معصوم را محض در چیزی نقش مغان میداند و مشایخ خود
معصوم میداند ایشان را معترض الطاعه میداند چون
معترض الطاعه نشاند پس مخالفان شما مطلقا چگونه
خواهند بلکه فاسق و عاصی خواهند بود و چون بان بر
کواران دانند ثقلید ایشان میکنند و جواب ایشان را شناخته
اند و اعناد و وثوق بعالم دیگران را ثقلید الهان میکنند
و ماضیون شیخ و سید را در اصول عقاید هم بدون دلیل

میان

میدانیم بل صریحاً با ایشان دارم که مبارزتی با ایشان نمیکیم
اگر کلام ایشان را فیهید به شکر میکنیم و اگر فیهید به ضرب میکنیم
و از خلافتت میکنیم که فیهید استلایا بار و کتله و البقر
انکار بر ایشان نمیکیم و با حال همو مستلایا نشاء است که بفهمیم
که ایشان خطا کنند و برخلاف ایشان بفهمیم و اما کسبک ایشان را
شناختن و خبر ظن برایش حاصل نشاء است چه کندا البتة خلا
میکند فرقع در خود را از ضبه دیگر و در اصول در خود تابع دلبا
عقل است هر جا که مصادق کرد تضایق میکند و هر جا مصادق
نگرد صبر میکند پس و فیهید که ما خود که منسوب بان بر کواران ایشان
را معترض الطاعه و معصوم ندانیم و تضایق ایشان را بدون دلیل
فریضه ندانیم چگونه این کتب فیهید حق خورد میکنیم و اگر دشمن
چاره برای غیظ خود چرا این فیهید است و طنت را بر ندانند و بخدا
طنت ترند و کوشید پس دارند و در خردان و ظلم میکنند و عدل ^{کفیل}
است و شریک او است شیطان و بیغیر صلی الله علیه و آله
زندگی و کوشند ^{کفیل} سحر است و شاعر است و کافر است و مجنون است
و زداست و عاشق زن مرد شده است و کوش لب و نفاق ^{کفیل}
و در خود را بلند میکند بر دوار که تا شاقار چه کند و رقا

کرده نمود با الله من عضله و بر اسم علیهم السلام حضرتان در نیت
 که بطاعت دارند و بر بعضی بر آن گذشت حضرتان در نیت که در کتب و فرائض
 است و ذکرین بطول می انجامد حال ما چه نوع داریم و بنام همه
 بکنوع بسیار شد مگر هر کس که تقوی پیشه کند و مخالفت نشمارد
 تا با خدا با حفظ کردن ما از مخالفت خود و مخالفت رسول مطهر
 و مقدس خود و مخالفت امام طاهرین سلام الله علیه هم برضاف
 دهد که شیخ مخوم را ضعیف نشاند که شیخ را که اشباه کرده اند
 در کتب و سنت و بویحالت وجود قائل شد اند با وجود آنکه علماء
 اخبار را که فرمودند چگونگی بشود که مخالفتین خود را عموماً با
 سخن دانیم و لذا ایشان اجتناب کنیم و اگر کسی مخالفتین بکافر و غیر
 گویند ما از او بیزاریم و از طریق ما بیرونستند و بگویند خود را نیک
 عقودش و همین فلاح هم در این فصل کاتب است
 از سوال بازدم که با عقلمند و کلام حضرتان با لاسرته چگونه است
 و حضرتان شریف دادند که شیخ عقلمند و کلام بالاسرته را باطل
 میدانند این غیبت بله آن زده اند که چیزی از اصحاب نیست
 و غیر از این غیبتان او نیت که شیخه شمار حرام راده میدانند خدا را
 اینها و اولیا علیهم السلام که میباید ما و میان اینها با بعضی حکم کن

که بزرگ

که باقی در علو نیت باقی نماند این بیرونان و مادرها ^{و کینه بود} علیهم السلام
 بعضی محوسه بودند و بعضی بضای بودند که با آن آورده بودند
 که ایشانرا از دار الحرب آورده بودند تا با قول بیاورد ایشان میتوان
 گفت و نکاح چو در و نصاب و محوسه است چگونه نکاح مخالف شیخه
 از مسلمانان و شیعه باطل است چرا بر وقت نماند با اگر وقت نماند
 چرا عقلمند با مادر شیخ و سید مخوم که عقلمند کرده بودند تا نور
 شیخه بود و مادر که عقلمند کرده است تا نور شیخه که بود جمع
 عشره و ابا و جد اما مادرها نوا که عقلمند کرده جمع این شیخه که
 مادرها شانرا که عقلمند کرده است شیخه نور که بود با جمیع شیخه
 و این حرام راده اند که هیچ کافرین جز فرامین نماند هیچ عاقلی چنین نامرطوب
 میگویند اگر درین نماند حرام عقلمند نماند از نیت که چگونه هستند
 زنتا اگر درین نماند چرا اینگونه حرفهای نیست مینتند در اخبار
 رسیده که غیبت با نماند است و غیبت با نماند از زنا است
 که مسلمانی عرض عوام مسلمین را غیبت کنی و صفی که دارد پیدا
 باد که حال انصافه که غیبت با نماند است با حضرت و عالم زنا
 اعظم است با جاهل و غیبت به عالم چه خواهد بود اگر غیبت با
 از زنا با نماند است با الله فلا یحسبوا انهم یغفلون انساب است

نکوتند و لذت مسلمانیان نکستند خدایا که هر چه جواب نگو
 و ضد حق ایشان که می یارید سلوک تا به جمع ضعیفها بگردانند
 بشود انکار کنم و در آنجا که می بیند که در حق می گویند اما علم
 و نوبت بخواند فلاح علی امیر مومنان با شرفان که تکلیف مظلوم
 مقهور چیست پس نه از حضرت مسلم دست بردارید تا من
 که شما را نگویم و بگویم از روی ارباب بخاوند که ما را سحر
 بشود از این دنیا که آنچه می خواهم میگویم و آنچه می خواهم میگویم
 و بوقصد کس که فلاح علی بشود با شیخ مخوم از علم نیست
 اباستبد مخوم از علم نیست با من خادم علی نیستم خردی را
 بیار و در روز نصیب و نال بعضی در او انکار با علم است که
 کار در انواع علوم نوشته اند مقابل کند با بی لایزال الله بطلون
 و این اولیای معصوم حکم را فخر فاضل التلذذ
 در جواب از مسئله و لذت هم که ما از حقان را میتوان خورد
 با این نیست را بر این سلختم که دیدند غالب مردم چندان
 مقید بندین و نفوس نیستند و غالب مستشاران تحصیل است
 و ما را بناورد بداند که حق مقید بندین نیستند و میگویند
 هر مال که هر مسئله می خواهد بگوید ما را با بجز فاجه خود را

در

دانشیست مالا دارند و ضرر بنگارند از انحصار آن
 که اینهاست مانند بود و بوخت بنفشاند و شاید بواسطه
 و شنائی ما را می بر و نماند گفتند این نشد با اینها را هم ندید
 کرد و از شیخ منفر کرد گفتند شیخ ما از حقان خود را حلال است
 اگر ایشان با ما نماند با ما با امانت به بسیر با اینها با ایشان
 با عهد ایشان البتة مال شمار حلال است و مال شمار اینها
 و این از هر استی و بوخت در نظر حقان بنا عظیم است خدایا
 خون شهیدان در راه محبت که حکم میماند و اینهاست انصاف
 عهد که مسلم مال مسلم را چگونه حلال است و آنچه سبب حلال
 عهد اند مگر نه اسلام خون و مال مسلمانیان را محفوظ داشته
 مگر نه است که خدا ما را می است و بی ما یکی و آنچه ما را حلال است
 و کما جایی و شرع ما یکی با اموال سنیان را مباح نمیدانم مردم
 چگونگی اموال شیعه را مباح اموال اهل حق را مباح نمیدانیم مردم
 چگونگی اموال شیعه را مباح میدانم و الله که درین و طریقه ما است
 که اگر قائل سید الشهداء علی بن ابی طالب شمشیر بر آن که بان هر سید الشهداء
 علی را قطع کرده بود با امانت سپرد باورد تا هم چگونه بشود
 که مال بر دلان دخی خود را حلال دانیم مردم و جمع اینهاست

بالاسریه طائفه مستندان مؤمنین مثل ما و برادر نبی ما
 نقیله مجاهد دیگر را میکتد بکشد مکر و اجبست در قادی
 شعبه که هر قتل یک فقیه را بکشد و اخراجت اسلام را نگاه
 نداشته با ظلم کتد و افزا و ضمت باز قتل دارد ست ایشان
 کنیم نه است که خون و مال ^{الل} المباح دانیم نعوذ بالله بلکه هر مظلوم
 از ظالم خود دفاع میکند و نظم مینماید و کله ها میکتد و داد مینماید
 اینست که خدا مقرر بدار ایجاب الله لجهنم التوع من القول الامور
 ظالم و سخن مظلوم را استنفا فرموده و معوض نشده است و سخا
 مادر بار حضرت کله و نظم است ندانند ایشان را کافر دانیم و لکن
 این پیر و نان با انواع همتها ما را منکر کرده اند و میکتد و آنچه این
 همت است که مال ایشان را مبلع میدانیم و این همکسبها هست
 عظیم مردم میدان اگر با کسی بد شدند در بند خون و مال او
 بعد از هر یک را ایاد دهند و آدم مندی بن اگر هزار سال با او بکنند
 و بدست او بیفتند تعالی نمینماید و ترا کافر نمینماید و مال او را نقتل
 حال آنکه بگوید و خون ترا هلاک نمیکند بلکه شخصی برین نور و
 نمیدارد بلکه اگر ترا اگر سینه بیاورد و شرف بر تلف ترا سپر میکند
 و اگر ترا نشنید بیاورد ترا میکتد و اگر بریض شوی ترا معالجه

مکن

میکند و اگر پیروی ترا غسل میدهد و کفن تو می کند و فرائض
 اسلام را در باره تو فرود گذارند و کتد میکتد یا تو اگر بدست میخورد ^{است} اعمال
 دخیل بدین و فرائض بدین ندانند پس ما بر اعدا خود مهر را بر ^{شان} ایشان
 بل خودشان زیرا که خودشان چنانکه میبندیم و میبندیم با یکدیگر
 فرائض اسلام را مراعات نمیکند و مادر باره ایشان میکتد پس ^{سند} سندی
 که انصاف است که با ما که چندیم چنین کتد چنانکه یکی از کابر ^{است} است
 در وقتیکه مشرف بر هلاک بود در فتنه و فساد آدم و ضامن شدیم
 و دلیل بود حفظ عزت برای او کردیم چون از آن شخص فساد یافت
 لحاظ نداشتیم بر قتل و از لال عن مینماید و باز اگر دستم برسد ^{خلاف} خلاف
 بنوائم برایش میکتد چرا که اگر او حرمنا سلام و علمای اسلام را
 ضایع کند من نیاید بمکافات او حرمنا سلام از دست ^{هم} هم
 و همچنین هر بداند که علیا ایشان مجلس فائحه بجهت ایشان
 اقامه نکرد و اجرام ایشان منظورند ایشانند ابد این حقیر ^{چو} چو
 این لطفها ایشان مجلس فائحه بر اینها ایشان اقامه کردیم و چون
 یکی از علما ما مرد و مجلس فائحه بر پا کرد به احدی از ایشان مجلس
 نیامد چه جا اقامه مجلس با یکدیگر بداند مسلمانی از آن ^{کلی} کلی
 که نسبت با ما بداند خصلت ما نیست و خصلت ما نیست و تقوی

و دروغ و زهد و اقامه فریض و عمل مستحبا منها امکن و اجتناب
 از حرامها و از مکر و مغمما امکن و ادای حقوق و امانت است
 دین ما و نیت ما و اگر فصولی در اعمال واقع شود استغفار میکند
 و معصوم نبلسیم لکن بر ما السنه که عرض شد
 در حوائز مسئله سبز زهر که دارد صلوات حضرت باشد بدان
 انچه در مکر که حضرت اعتدال ما او سنائی کامل دانند که در این
 امور او سناد ما هر بیت فکر کردند که سلاطین را که حضرت
 خروج بخانین و علماء را حضرت نکفر و نفسی و فلاح علماء
 و خوار را که حضرت حلال دانستن مال مسلمانان حال فقر و مشا
 رجه کنیم او سناد ایشان و حق کرد که بگویند که شجبه
 صدق از خمس و زکوة را غیر شجوه حلال نمیدانند سجد الله
 سبب چیست چه واقع شده است که باید بر مسلمانان صلوات
 حلال است و ایشان از زکوة و خمس منع کردند بلکه اگر گفتند
 که زکوة و صدقه را بر شجوه و غیبه اندازند بگویند چرا که هر که
 میخواهد که خود را منزه از چاره دست مردم کند و ذلیل نشود
 اما و انال شریک فضل شاعری که فرضا محض است با از
 خدا پندرسند با ملاحظه روز جزا اینها بنده و نالجا پای ما است

اندر

اند باری بدانکه خداوند اغنیای فرید و ایشان از ما بشنیدند
 حقوق کرد و فضائی فرید و ایشان از ما بشنیدند بصر بر فکر کرد و در
 اموال اغنیای حقوقی بجز فضل فرید و ایشان را حکم کرد بر سانبان
 ان حق با هاش و اهلش فخری اثنا عشریه و اینها حتی آنکه اکابر شیعه را
 باید گفته کرد از دادن زکوة و زکوة بوی ضعیف که در دین خود
 میباشد و بر جمع فرق اثنا عشریه و موالین ائمه علیهم السلام
 میتوان زکوة داد کوشن با این حال همد و لا بل نصف منکر احدی و
 حجت نور و در دادن خمس لشجوه غیر شجوه علی التوا است
 مستند معین و حتی دانند معین و صدق قائم مثل زکوة است
 اخر من کتاب فقه نوشته کتاب جامع الکتابان رجوع کنند
 امرایه ببینند ان کتاب عمل است که با طرف میرود و بار غلامکت
 اگر غیر شجوه بنور دادن مردم را بر ضلالت نمیدانند مردم لکن
 محض است و شجوه غیر شجوه است علی التوا و نظام از این
 دخی با ثل دینی ندارد بل نظام در هم در غالب کجا از دست
 ایشان جریع و نظام مینا شجوه که اگر این دو کلمه را هم نگویم غافلا
 میکنند اینها که میگویند انها هم سکون دانند و مضد بق
 مینا بنده پس بجهت اینفوقها ایشان فابلند بنلجا دار مینیم

نظام مینا نهم و میدانی هم که از نظرها فائده ندارد و لفظا بار نیاید
 و محکم بنصرت ما البشائر الهی نمیکند لکن برای محض همین است
 که تضاد بقی ایشان بر خشنها بعلی نامده باشد و خود ساعی در طفا
 نور حق نشاء باشیم پس بضررت خود ای کنیم مخیر و الملح
 و نظام و کله چرا که بغیر از این طورها در زمان غیبت روایت
 در خانه اگر کسی است بگویی بس است در جواب این مسئله
 چهارم که بجهت دادن بخصر آید این نادر هم بر آنچه فرود است
 که بجهت بضررت بجهت فرودش که می آید و از هیچ طبعی ندارد و با
 بجهت با هر کسی معاشرت نمیکند لکن با هم باید نادر بی کرد که
 شخیره نیز در جواب این مسئله هم مثل مسئله زکوة است و خدا
 کند از کسی که از او سلیب میزند و سعی در اخراج حق ^{نکته}
 شرایع و احکام خدا چو بضررت شخیره یا بجهت داد مگر از اسلاف
 بیرون رفتند و شهادت بوزن نامبرانشان و نماندند و در
 نمیکند و چون جوابش مثل مسئله زکوة است و در فصل
 سابق گذشت عاده نمیخواهد در جواب مسئله ^{دهم} بار
 که میگویند که ما گفتیم که سبب الشهادة علی است بهیله نشاء
 از این جهت که بکلی بخند می آید بدانند که چشم ندانند که

در بیان

در سالی در روز روضه خوانی میکنند و خوبتر میروم و در روضه ^{مصحف}
 و بگریه و مگر با نوا با گوش ندانند که فقط باید در روضه های مرا
 بشنوند که در سنابر و نکا با میخوانند مردم با کتاب فضل که من ^{شنه}
 ام در بیان مردم چنین نیست و ناید اندک با اما آنها که بیان فرمودند
 لکن خواه میکنند خدایا که خشنها بین البطلان میزند و هر ^{طی}
 بوی من چرا که برای مردم معلوم میشود که اینها از روی تقوی
 و عدل و نیکو میگویند و مقصودشان محض تضییع مسلمانان
 است از روی حسد و عدل و نیکو با این نادر هم بوی است که مردم
 در آخر الزمان شد بد الحرضند بنفرت دار و سپرز شعله است
 و داخل ضرورت آید است حال باید نادر بی کرد که اصناف ^{صن}
 خولها و عیال ایشان و بیایان عزرا و لفظا که از موقوفات ^{دار}
 منفع میشوند لکن لفظا هم از بخند و این را فایده بفعالی کردند
 او سنادشان اشتباه کرده است برین البطلان است
 در جواب مسئله شانزدهم و حکایت علی بن مظنه حضرت شخیره ^{صن}
 بسبب الحیاطند بر او مرفوعه انواع خشنها با خشنانند که اگر یکی
 بکار خوردد بگری فایده مفاخرت باشد و این خشنها را با خشنانند
 که اگر یکی بکار خوردد بگری فایده مفاخرت باشد و این خشنها هم

برای علمای و طلاب این انداز که من چندین کتاب در علم اصول
 همه حاضر است و کفر بر احوال بواسطه عمل مظنه اثبات نکرده
 و نسبت با عینی نداده ام بلکه از معصیت و سون ندانستم بلکه
 از اسبب نقص در عدالت و فهم و تقوی ایشان ندانستم
 رجوع کنند با کجا و به پیشانیها مسئله اجتهاد است و کفر
 طور فیه است فاما اصولی بین علم عمل مبرکه اند اند مانند
 شیخ طوسی و سید رضی و ابن ادریس و امثال آنها و من غیر
 آنها بعضی فایده ای عمل مظنه شده اند و بعضی بخوبی نکرده اند
 و اخباری علم عمل مبرکه اند و ظن را بخوبی نمیکردند و اعتقاد
 همیشه بوده از اصولی نیست و از ضرورت نیست که خلاف
 دلائل سبب که در جمیع مسائل اصول و فقه آمده اند
 خلاف است بعضی آنکه خبر در سیام است الف ستاد مخوم شیخ
 مخوم کرده ام و ستاد مخوم هر در سیام مسائل الف شیخ
 کرده اند که در اصول فقه و این خلاف همیشه در مابین علمای بوده
 چرا که اجتهاد است و مکرر از کتاب و سنت طور فیه است
 و مکرر سبب تکفیر و تضییق نبوده همه حاضر ام را بعد از شنیدن
 عادل و تقوی هم مبرکه اند و ای در میان نبوده است

حال فیه نیست و چون در حاصل اختلاف هم نعتی علی اثر تفاوت
 نمیکند چرا که هر دو طایفه بنکاب خدا و سنت رسول صلی الله
 علیه و آله مراد میکنند و هر چیز از آنها منقصدان فتوی داد
 و عمل میکنند و تفاوتی در عمل نمیکند آنها بنی خالفی در طور فقط
 و عمل است و آنچه همه ایشان اعتماد بر یکدیگر فرموده و ما
 اعتماد بر همه ایشان مبناییم و تقطیر و تجلیل ایشان مبناییم و کتب
 ما مشهور است بنقظهم ایشان لکن دشمن بدو اخباری نسبت داد
 و آنچه شفاعت غیظ خود را در آن میدانند میکنند و اگر بعضی
 چیزی شنیدند که با حرامی یکی از آن بر کوه آن کرده نقص
 نمیشود چنانکه مقلد بر جمع عمل احکام فیه میکنند و نقص
 بر علم نیست و هر شیعه اند و حرکات فیه میکنند و نقص
 علیه السلام نیست و هر امت بنقیر ان صلی الله علیه و آله و سلم
 معاصی میکنند و نقص در بنقیر صلی الله علیه و آله نیست بلکه
 ماها ایشان را فر کرده با خبر عموده باشند معاً ایشان انوقت
 نقص بر ما است و علم الله و شهادت مکرر هر کرده و میکند لکن
 مردم لغو نماندند عادی ما هر فاتح در شیخ مخوم و سید
 بنامند حال آنکه از جمله علمای بودند و همه علمای ایشان را تقطیر

وخیل میبودند و ما که با ایشان نوشته اند و فرموده اند
 مع ذلک احتمال طالبان ایشان فلاح در آن بزرگواران میباشد
 بلکه کوی کاخ است خواه از انبوع شیخ موعوم باشند با از انبوع
 سایر علماء و از غلج انقضه در علم را هر نیست بل غایت غنی که عقلا
 قوم من در آن راه گاه گاه در مجالس و محافل من بحث میکنند است که هر
 غنی که آخر فکر میکنند که من از آن دانم شمشیر دارم تسلط
 خوب و فلاح دارم که مردم را بتوانم بکنم بل چیزی که دارم زیانست
 بزبان میگویم و مخالفان کتک را لعن میکنم و هر وقت بشنومند
 شد با میکنند لکن فکر کنید که حکام بلاد با سبیل و شمشیر و خنجر
 و تسفها نمیتوانند در آن تراغ با هم و اعمال فحیه باز آن تلکوش
 میران چشم میکنند میکنند و هر چه مردم نمیتوانند من بگویم
 مجال بشوم ابامن از پیغمبر صلی الله علیه و اله پیشتر است آن که
 امتنا جمال هستند و باید در قلب من نباشند با از آن علم
 بسیار پیشتر است که در شیخا ایشان جمال هستند و در فلاح
 من باید نباشد با از علماء بان است و سبک که لجر اول و دیگر در
 من مشخص تر که در فلاح این جمله هستند و در فلاح من
 نباشند با من بل فلاح من باید معصوم باشد و الا من محرم و نبه

روزگار و بر باطل من چکنم کتاب بلی ایشان نوشته و ایشان را بر او
 اعمال لعن کردم و نیز کار ایشان کردم زیاد از این بنویسم خدا نگار
 فرستاد و در فرنگ کاذبین را لعن کردم و مردم باز دروغ میگویند و
 قاطع حراد در سجافران لعن کرد و باز قطع رحم میکنند فانی بقرا
 گفت محفل میکنند در آتش جهنم باز قتل نفس میکنند از بت مؤمنان
 عظیم خوانند و باز از بت میکنند عیب کنند و از عاقبت خور اینند که
 مرده کرد و باز میکنند بر چه نوع نیست که مردم باید بر من اطلاع
 باشند تا بر خداوند عالم و پیغمبر آخر الزمان و ائمه هدی سلام
 علیه و آله و سلم و اگر چیزی در نفوس است چنان مقام اظهار از
 میکنند و طغر اظهار بر من میزنند خدا را خجالت من میکنند و
 عبرتی از رفتار مردم با من بگیرد هر حال اگر این عیب سازد و طرف
 عیبست و بحث بر هر دو طرف وارد و الا کس چه بحث دارند
 در جواب مسئله مفاد هم که کلیت عفا با شیخ را خواسته
 اگر احوال میخواهد عفا با جمع شعبه شاعشر است
 شعبه بر آن اتفاق دارند در اصول پس ما بان اقرار داریم و انچه را
 دارند ما انرا انکار داریم و اجماع شعبه را در اصول و فروع
 و اگر فی الجمله تفصیل میخواهد اگر چه نفع زیادی در نوشتنش نفع

بلع

از آن کلمه جامع نیست و لکن چون هر سوال جوابیست عرض میشود
 که اعتقاد ماطافه مستحق شیخ در خلا و در عالم اول است
 که خلا و اول است در ذات خود که از یک جزو است بکانه چنانکه
 او نیست و اول است در صفات خود که جزو اول و اول است
 بار صفها نیست و همگی جزو اول است انصفها نیست و اول است
 در افعال خود که همگی شرک در افعال او نیست و اول است
 در عبادت که عبادت همگی جزو اول است و اول است در افعال او نیست
 و شرکست عبادت غیر او و او در ذات خود اول است و مساوی
 او با او است عبادت در ذات او ثابت در ذات او نیست و او مقارن
 با چیزی نیست نه شرط بل چیزی نیست و هیچ صفی غیر از ذات او
 در ذات او نیست ذات در ذات او ثابت ندارد و اول است که نیست
 و بشکلها و صورها در صفات او در صفات او اول است و هیچ
 مشکل با او نیست مشابه با او نیست و تعطیل او از صفات او
 و تغییر او بخلاف سابقه نیست پس علم دارد نه چون علم خلوق و شیخ
 دارد نه چون شیخ خلوق و فلان فلان ندارد نه چون قدرت خلوق و
 ممکن است صفات او را در ذات او صفات خلوق و در افعال خود
 است که نه نیست که در افعال او است و غیره مستقل است و او

موجود نیست با غیره شرک نیست و نصف او او فریاد و نصف
 غیر او با غیره در کل با او شرک نیست با غیره در کل او است و مباشر و
 خلا پس کار است با غیره مادون از جانب او است و مباشر و او بیگانه
 نعوذ بالله و از غیرها که گفتیم اعم است از غیره صلی الله علیه و آله و غیر
 بدون تفاوت پس جزو اول است و اول است در ذات او و هیچ نیست
 و همچنین سایر افعال که او در افعال او است و اول است در افعال او
 فعل در ذات او در عبادت با او است و اگر غیره را که عبادت او است
 از غیره با امامان با او است با او است بل با غیره با او است
 خلا و هر چه اول است با او است عبادت خالص جزو اول است و اول است
 و چنان اعتقاد کرده اند که خلا و اول است که ظالم در او نیست
 جنت با فریاد و از فریاد و از فریاد و از فریاد و از فریاد و از فریاد
 دور برای ایشان بیان کرده و از ایشان اینان نیز با او است و از ایشان
 دور برای ایشان بیان کرده و طبیعت شعور داده و حرکت و قوت و نظر
 و استقلالت بلحاظ عطا و مفورده اگر خواهی عبادت کنست مشیت
 خود را همراه ایشان میکنند تا بمسئله طلب خود بر شنند و اگر خواهی
 طاعت کنست مشیت خود را طابع آنها میکنند تا بتوانند بمنزل رسد
 مانند آن در و کس که سلطان ایشان را امر کرد که عشر و هر روز

بمغرب و نبل و یکی مشرفا اخبار کرد و سلطان بلذقه خبر اهی
 او کرد نامشرون برسد و یکی مغرب اخبار کرد و سلطان بلذقه
 خبر اهی او کرد نامشرون برسد و اگر بلذقه سلطان بنود هیچ
 بمنزل غیر رسید نبل و اگر خبر او سوه اخبار از خلفست نه
 خالق یا نئی بلذقه که عاصی بقوت ملا خلد عصبام بکنند و اگر
 او را بیکر در با الان را از او بیکر در نواند عصبان کرد و مطیع هر مطیع
 و قدر خدا اطاعت بنام ابرار و خلد اخبار بد این
 در کار خود مجبور نیست و عالمست مکان و با بکون و بیک
 او بلذقه و هر چه خواهد تغییر دهد مکن است و پیغمبر ماصلی الله
 و الرحمت است و معصوم و مطهر است از هر نقیصه و خالی از نقیصه
 و حق او ظاهر و جها و شرع او خاتم شرعها است و کتاب او خاتم
 کتبها و ستم است نار و زقیامت و جمع انچه و بیان فرموده حق
 و عدل است و ائمه ما علی ابن ابیطالب بازده فرزند او است سلام
 علیهم و بازده نفرشان رسالت فرمودند از در بنا و دراز همه غایب
 و حق است و رحمت خواهد کرد و انبیا و اوصیا محقق هر حق
 و ولایت همه و جنت است و شرعی است مسوخ است و انچه قران و سنت
 بان ناطقست از موت و قبر و برزخ و جنت و نار و حسا و میزان ^{صراط}

و غیر اینها

و غیر اینها مستح و مردم عود می کنند با از لوح و ابدان و هیچ
 باروح و بلدن بود و جمع انچه علیه السلام فرموده اند هر حق
 حقه در جزئیات امور و در سنن اهل بیت و در سنن ایشان و حب
 و در سنن اعدا دین و در سنن اعدا الانم و مستح است و کما خطبه
 خلاست در ذنوب و سنن خلفه رسولست در بنام مردم و انان
 محمد علیه السلام و خلفه اهل بیت علیهم السلام در بیان شیعیه و در بیان زمان
 که دست با ما علیه السلام غیر رسالت است با بنی به خلفه است
 احکام کند خونش حامل این به خلفه است و هر کس فیه خردارد
 باید اطاعت کند که اولیا است و سنت و انان را بینه فصل و نقل
 او کند زیرا که کتاب و سنت و انان را حلی می خواهد و ناطق باها
 که احکام انهارا بول مردم بگوید و علی الاعصاب انچه انان رسالت
 الله علیه هم بر سایر عوا یا بلدن خود را مردم از ایشان اخلاست
 مخصوص ان عقاید شیخیه که تفصیل انرا می خواهد در کتاب بزرگ
 و فارسی مانند فطره التلبیه و ارشاد العوام و غیره نوشته ام و
 محلی از بن اختلاف را هم در کتابها ان الطالبین بسط داده ام و
 کلی خواستند در عقاید ظاهر چه مطابق اجماع شیعه است ^{کتاب}
 دین ما است و هر چه مخالف اجماع شیعه و طریقه علماست ما از ان

بیزاد بر اینست مختصر نافع و لکن بگویند با بجز فیهاد سنن
 بر عهد از نا اگر بنا بر انصاف بود سا بر کتب من پیش از این بود و لکن
 بنا بر انصاف نیست پس نوشتن این رساله هم حاصلی است عمل
 مگر آنکه بر حدشان محافرا باند و علم ایشان را پیش و مکتب
 و افوه الالباب در جواب مسئله چهارم و ان است که
 فخر را من توشنم مگر که محتاج شویم چه کنیم و از که بگیریم
 بلکه سبب نوشتن من هم فخر استعالی است چون مردم
 الطبعند و در مدینه ناسی با یاد هر که طبع از ظفر ارفع کنند تا
 امر ما بنده منظم شود و بر حفظ فیهاد شکر الله مسامحه
 لجهل بودند و مستند و بر کمال محیی حفظ فیهاد بر مردم مکتب
 و کرده اند مختصر است و مطولان نوشتند و با مجاهد افشام
 خط اند که دیگر اکل از ان نمیشود و در بعضی حفظ ان است
 و اما اصول عقاید و علم فضایل محمد علیه السلام که ناصر و کفا
 از آنچه خداوند ما را اول حکم و الشکر از بر این است و عفو
 و نفوس ما را در غیب این امر کرده که از او فراموش کرده است و
 همت خود را مصروف این امر دانسته و لم یحیی انکد ز یاد طبع
 بطهاره و صلوه و زکوة و خیر و صبر و حج مردم دانند و عالم

فخر

تقلید در این مسائل است بر کتب را نوشتیم و در سایر اشعار
 و در زیاد بعضی از سایر فیهاد که در این رساله در این مسائل فیهاد
 سوال است بسیار است و استغناءها بسیار است اما در جوابها نوشتیم
 و بعضی از جوابها فیهاد ضبط کرده اند و در رساله است
 باره مگر که در مسئله که حقیر نوشتیم و در سنن شان رساله بار
 هم جایز است از سایر فیهاد اخذ کردیم هر چه که در وقت پیدا کردیم
 نقلید تا شاید و اخذ حکما محمد علی علیه السلام را تا شاید چرا که سبب
 مردم در امر فیهاد بر وجود فیهاد اخذ ایشان را بر این است
 و خلق فرموده است نقلید ایشان را از روی فرغیال تا شاید و
 اخذ مسائل از ایشان فرمائید و اگر خود هم قوه استنباط حکما
 از اخبار دارند و فیهاد را میکنند خود استنباط تا شاید و سایر
 مکتب است و فیهاد از کتب علم الخب مشکلات نیست بلکه است
 چرا که علم کتب خود را بر علم نوشتند و از روی فضیلت مشکا
 و عالمان نوشتند و آنچه علی علیه السلام احادیث را در اجوبه مسائل عام
 و سونی و بدی و عالم و غیر عالم فرموده اند و در فیهادین کامل
 بود تا چنانکه در کتب اصول نوشتیم در جواب مسئله
 نوزدهم است که صورتی مرشد را باید در حال نماز در نظر گرفت

ابن افراسیاب بن بزرگوار که چون دیدند بعضی مؤمنین ^{طاعت}
 هستند که حفظ دین خود را بسیار استوار و موقد و محضند
 و بجز این از بلیغ اعمال در ایشان و صوفیان دیدند که خطی است
 از سباق و طریقه و فایده ها دانند و خواهند که ماسکتان
 را در نظر آنها ضایع کنند و بطلان بولای دین مادی را نشانند
 کتاب این هم از بولای ماسکتان است و بسا آنکه بعضی از کتب مانی
 تحریف کنند چنانکه شنیدیم که کتابی تحریف کرده بودند که صورت
 مخوم شیخ و سید ابابکر عبارتند که در نمودن با الله و حال آنکه در میان
 علماء کبیر بطلان مذهب صوفیه را مثل اظهار کرده باشند نیست
 و بنور عیان صورت مانی را از طرفی شیعیه و از جهت علمای شیخ
 از اقبالیست و این طرفی صوفیه بسیار است که از این باطنی است که
 در دنیا چنانچه صوفیه منشر شده و مادیان خصوصاً که از آن
 و در اطراف بلادین است که با کتب تحریف کرده اند جمع با آنها
 و به بیند باری خدا لعنت کند کسی که غیر خدا را احد جل شاندر
 عبادت کند با استقلال یا شریکت اگر چه بعضی از انومان باشند صلوات
 علیهم و السلام این نیست در حال عبادت صورت مانی را بنظر که حق و اولاد
 عبادت کردن با عنایت و شریکت بلاشک بلای است چنانچه

کفر

که غیر او باشد ما حق نیستیم و بنور ال عمل علیها شدنا شاه انیم
 و کتب که اولش نظفه و لغزش چینه و در این بین حامل دین و عن علامه
 باشد در دین و در دفعه کلیه کنند و را معبود قرار نیند صبر و خدا
 واحد فغانی است و صورت مانی را در نماند معبود و مسجود و مخاطب
 نمیدهم و این خصم انصافند از مینگو با آنچه بخاطرش خطور کند
 و حسبنا و نعم الوکل در جواب این مسئله بلیسیم که با باری
 اسلمه داشته باشند بجز فرج رکن رابع این اثر از این حکام و سالی
 زده اند که ایشان را خیال اندازند و اهل حق را در نظر ایشان اهل
 داعیه و خیا جلوه دهند شا با حکم در صدارت رفع مابولین و نظیر
 اقا بان اسوده شونده و الله فرج رکن رابع در مردانست و اسوده
 شدن از چشمها دنیا و شر ایشان را و او را طمع راست و سلطنت نیست
 ایمان او را کافاست و بمقتضا الفرقی است بکلیت این حضرت
 حاتم است بجز این مینشوند شا با باری در کسب عبادت مانی با بند و در
 کبر زانو الا اسلمه ما ذکر و فکر ما است و سپر ما و این نامبر المؤمنین
 علیها و داعیه ها گوشه انزوا و اعوان ما طاعت و تقوی و اعمال طاهر
 و ادعای ما در سب و فصور و تفصیر نامنهای و پوشه و اسعداد
 علم ما و چهر و فاصد ما کتب است این نعمتی است و ادعای ما و انرا

جان و مال و عرض مسلمانان و بختهم رفتن و شریک در خون خود
شدن و مخالفت خداوند کردن بدین حکم اگر ما دروغ میگویم
خدا ما را لعنت کند و اگر لیاقتی نداشته باشد خدا خود را اندا باها و
لنخبین الله عاقباتنا بعمل الظالمون در جواب این مسئله
بلیست بگویم و کیفیت سلام بدینان که این اهل بزرگوارند و سبب
اشک که در نزد ما عرب قاعده آن است که در سلام سلام علیه میگویند
و در جواب علیه السلام میگویند و این چنین است در کتب و روایات و در
عادت بان کرده و در جواب سلام گفته علیه السلام میگویند حضرت
معاندین خواستند که بر دم مشبه کنند و بگویند فاله شانه
چو در و نصاب و محوس و زار و آن است و در جواب شما علیه السلام میگویند
نام مردم ابو حشمت اندازند تا آنکه بمن رسیده و بر من بر علیه ایشان
بیان کرده و آنچه گویند میگوید که من در دست امیر المؤمنین علیه السلام
عین وجود و نصاب و محوس و زار هم و با ایشان علیه السلام میگویم و بجز
خدا و رسولی انصاف هم خدا را از این جماعت معاندین بگویند
که باقیه باقی بگردد و اما سلام کردن با ایشان سلام از عارفان
و غیرها اسلست و صحیح است که صحیح است که صحیح است که صحیح است که
کردم سابقا که اختلاف در اصول این نیست اختلاف در فرع است

فقیر

شقان نمیشود چنانکه جمیع علی شعبه با هم مخالفتی من با شما
و مشایخ با یکدیگر و این عملها و معصیتهای که حضرات با ما
سیان نمیشود که احکام اسلام نصیر کتابها معصیت میکنند
مانند یاد کنیم و اگر نه این بود که این نظام و داد و فریاد و پوشیدن و
شکوه کردن به ما لازم بود با صلوات من عرض ایشان نمیشود و آن فلان
شغل را در دنیا و وقت که است که فرستادن کارها را اندازم و
اگر نگویم مردم میگویند بنده این همه را شنید و اینها از بس سبک
شاه اند و نصایب ایشان لازم می آید و اینها انوقت گفته اند که
در صلوات خون و جان و مال و ناموس ما بر می آید چنانکه با خود
این داد و پیدای اظهار کردن است که اینها را ندانند و ما هر جای ایشان
اند در جواب مسئله بلیست و در کتب که در کتب
سبحان الله چراز مسلمین زن گرفتار و اینها شد و با اقامه است
و تکبیر نشانی و نالیف فلوب و اطفاها نایر و عدل و پیشود و مجمل بانوا^{سطه}
نمود بگویم داشته باشد که شاید اگر خدا را ملاحظه نمیکند بگویند
از سر خون و مال شما بگذرد و اگر آنجا صید هم نباشد بحسب
حکم ملاک و حریم ابا بید و اینها شد و حال آنکه در اصول این اختلاف
نیست و اختلاف فریغ مانع از این نیست و عدل و اینها جلال

خلد احرام نمیکند و همچنین زن دادن با ایشان بحسب حکم مسئله
 در جواب آن مسئله پلست بگویم است که با انظار
 بخاطر مکرر منعه دانند با مفسر در واحد و معرفت اشخاص
 ایشان و اجلسنت بانه سابقا در همین رساله نوشته شد و در سزا
 رسائل نوشته شد و مشایخ سابقین نوشته اند که ایشان منع ^{اند}
 نمیدانند چه فلان باید بگویم هر حال هر سوالی را جواب بپسندان
 اخبار معلوم میشود ایشان منع اند و در عاقل ایشان انچه
 حاجتی که در عوالم است معلوم میشود هفتاد نفر بخوانند
 و در آنده نفر بنیاد در هر عصر و در بعضی اخبار در خصوص
 بزرگان ایشان معلوم میشود که سی نفر از عالم عند الله و هر
 مفسر در فرقی بنا نیست و منع اند و علم ایشان هم بطور
 حقیقت معلوم نیست پس معرفت اشخاص ایشان با عیاب از آن
 نخواهد بود و اعادی مجاز این اضرار ایشانند که نیمی بکیرند
 که هر روز فرائد مایه است که مفسر در او است نه والله که در علم نقاب
 و خاتم و نه ایشانرا مفسر در فرقی است چیزی که خدا در رسول نفرست
 اند و نصیح بر منع آنها کرده اند من چه کون مخالف مکتوب ^{انتظام} خدا
 مانا از اضرار او بنده کار کشید در روز قیامت ^{مسئله}
 در جواب

بسیار

پست چهارم که در اجتهاد بکتاب اصول باشد اینها فرائد دیگر است که
 روح من خبر ندانم من خود کتب اصول اجتم و مطالعهم میکنند و او
 و نالایق خود را امر بخوانند که انفا میکنند و من خود مایه اصول ^{نایب} خوا
 و در آن تصنیفات دارند و با فاضله بدون اصول فاضله میشوند و آن
 باشد با این که هر کس بکتاب اصول ندانند فاضله شود و حال آنکه چنین
 و کتب علم و اسناد ایشان و احادیث قرآن فاضله میشوند مگر علم
 اصول و اگر در بعضی مسائل با بعضی ایشان مخالفت داشته باشند
 با بعضی دیگر موافقت دارند و خود علماء اصولین کثیر الله امثالهم
 با یکدیگر در مسائل اصول اختلاف دارند چنانکه مسئله جری
 پیدا نمیشود که محل اختلاف نباشد و جمیع مسائل اختلاف
 دارند مگر بعضی ضروری که اختلاف نمیشود حتی آنکه خود صحرا ^{ستاد}
 مرحوم باشی مرحوم اختلاف داشتند و وقتیکه نباشد که مسئله
 اجتهادی باشد اختلاف نمیشود بجز اختلاف افتخار و علم اصول علم
 اجتهاد است و محل اختلاف و انظار و این اختلاف سبب آن نمیشود که
 بگویم بگویم رضال و کتاب او را کتاب ضلال دانند نفوذ بالله و این
 اضرار بجز این زنند که علماء و طلاب و مقلدین ایشان را ^{ند}
 و راهی دیگر ندانند و من خودان سبب مرحوم بر سببم از نقلی ^{ند}

اصولین اجازه فرمودند و نهایتاً بخیل را از علای اصولین دانستند
 و در این مورد سبب مرحوم و شیخ مرحوم و غیره بر این اکتفا بر اصول
 هستیم نه اخبار و مع ذلک باید منتهی بر این گفتیم باشد علی حکم
 سنت و شایسته است برسانا است که در بعضی مسائل با اینها
 اختلاف داریم یعنی با بعضی مواضع مکرر در صورتی که جماعت اینها
 که اختلاف ندارد در آنها و بعد از آنکه باقیه بر اعضا و جوارح ظاهر
 و باطن بلغی گذاردند که بر این گفته نبسته باشند چنانکه در نزد
 شهرت دارند که فلان تو اطراد و تمام رمضان حلال میدانند
 مگر بخند در حی ابد و گفتند فلان میگوید که کور خوردن مان
 جایز است آخری به بند که عادم عاقل اینگونه سخن میگوید که کور
 حلال باشد و آنکه در ماه رمضان خوردن کور نماز و باشد
 و خوردن کور نماز در باره خدا انتقام از اینها بکشند در خصوص
 خاتم انبیا صلوات الله علیه و آله با ما از علم محسوب میشود که
 اینقدر فاحش و لذت آرد و امیدانند بگشتن آنچه میکنند و آنچه
 الله عاقل انتقام عمل الظالمون در جواب مسئله بدست
 و تا بیان باطله که بایسته لعنه الله باشد را منسوخ کردند و جمع
 اسلام و شرع را بر هم زدند و جمع شرع را بر از محل خود کرد و اینها

و غیر

و گفتند که میرزا علی محمد ظهور امام است و که ظاهر شده است
 و سفیان را اسم کسی گذاردند و طلوع افکار از مغرب چیزی
 تاویل کردند و سید حسنین را چیزی و رجبت و فیا مثل را چیزی
 اینکه چند روزی که شد گفتند رجبت شد چند روزی که شد گفتند
 قیامت و تکلیف برداشته شد و همگنان و انظار بطران اینها
 مبتدئ شد است و گفته ام و نوشته ام که دیگر ممال از نوشته ام
 دارم خدا لعنت کسی را که این گونه تاویل از کلام من یا مشایخ
 من یا اخبار را عمل کند و در اسلام را از ظاهر شرع بجزیر
 دهد کلام ما و احادیث را با بیان بظاهر شرع عمل کرد اول و در ظاهر
 شک و شبهه و اختلاف نیست بل کلام با وجودی که ظاهرین
 مراد است بولع ان تاویل و باطن هم هست اما نه چنان است که
 ظاهرش مراد نباشد و همان تاویل باشد و حرام است فسخ اینها
 در دین و اگر فسخ این باب شود جمیع دین از محل خود رابل میشود
 بکلی فاسد میگردد و این مذهب تاویل از صوفیه لعنه الله در این
 افتاده است و اگر بعضی صوفیه از تصوف توبه کرده باشند و
 شیخ مرحوم عموده باشند و هنوز بقای این نخوشی در ایشان مانده
 و کلمات ما را با کباب و سنت و اخبار را تاویل کنند و ما از علو

پیرایه و همین عرض تاویل بود که حضرت باینه را ببلد و اصل آن
 و هر کس فسخ این باب را کند یا بخارزد که اهل آنند
 در جواب مسئله بیست و ششم که اعتراف شیخ در کتب نیست ^{فایده}
 است و یکس نمیکویند این اضرار از اعطاف حضرت است و
 مبتدا و سبع است زیرا که بعضی بدلند که بر کاهها مانکنند که عقلا
 و علی ایستادند بمشاور گرفتن و بجرکان ما و ادب معاشر ما بمشور
 نکنند گرفت که عقل نصابی کند فکر کردند که باید نکتها ساخت
 و اقترافها است که کسب نکار از آن توانا کرد گفتند که اینحضرات
 در طای خود کافرند و در طای خود صوفیاند و عقاید فاسد
 در دلهای خود دارند و در کتب نمینویسند حال بنظر غیر نظر
 کنند که اولاً از اسلام و اجابت که مسلمین که در میان مسلمین ^{نوا}
 کرده و نال باسلام میکنند و از علی مسلمین است و کتب و ادله
 مصنفان دارند بدین جهت و سب تکبیر کنند باینکه نورد کافر
 و عقاید فاسد نوافسان است و هر چه فریاد کنند که من چنین نیستم
 بگویند نواز راه نقتیر نکار میکنی قسم بخورد میگویند نواز ^{نفسه}
 قسم بخورد لغت کنند بگویند نواز راه نقتیر لغت میکنی خدا را
 بشمارند و در بار سؤل و اجبه و ملائکه را بگویند اینها از راه

مکن

مکر است طلب مباحله کند بگویند شرعی نیست پس ما میکنیم
 چگونه در اسلام با بکار اظهار ایمان و اسلام خود را تا تم به بدینند که
 با هیچ کس و فرقی اینطور سلوک کسی میکنند همیشه که اسلام
 بر زبان آورد میگویند تو مسلمی و طاهری و خون و مال تو
 محفوظ است و با علی شیعری اینطور از راه عداوت و حسد و
 لجاج سلوک میکنند یا فکر نمیکند که اگر کسی با ایشان گوید
 نورد راه خودی هستی و آنچه میگوئی و میکنی نقتیر است ^{میکند}
 آخر از فواعدا اسلام بیرون رفتن و یا این حد هادین خود را
 بیاد دارند چنان دین رسول خدا است و مستلیم را که رسول
 خدا صلی الله علیه و اله بندایر الهی از شفاون بوفاق آورد و تا
 کلمه ایشان را فرمود چرا باید که با شیخها نفرین کرد پیغمبر صلی
 علیه و اله اسلام زبانی ابو بکر و عمر و عثمان را می پاره رفت و کار
 بدل الحانند آ با حکم او است که علی شیعری اینطور سلوک کنند
 خدا حکم کنند در میان ما و ایشان در روز فضل اضا
 در جوابان مسئله بیست و هفتم که اطاعه سلطان
 باشد بلی اینقول من است همیشه در دینها و مو عظها و
 کاهای بیان کرده ام و باز اینجا هم باخصصا میگویم که خداوند حکیم

بمشیت نافه خود عالم را خلق کرده از روی حکمت بطوریکه
 در اشیاء اعم و انوشنا هم وارد وضع حکیم نقل کرده و بر روی
 و ناخبر روی از روی که چه حسب قائله است و خود عالم باشد
 و از خطه نایب حکمت است این عالم که در اول قاهره برقرار باشد
 تا ظهور در دهرها سلام الله علیه که حجت بر حسن باشد
 و شخص است معین نه مبرز علی محمل تا جر زاده شیرازی و نه غیر
 او از خوب و بد عالم و اعلی و اثنی و عالم و جاهل و نقیب و حجب
 عالم و غیر ایشان بلکه همان بر کوار خاص که محمل با عمل الله فرجه
 و فرزند امام حسن عسکری از نسل علی بن ابی طالب و فاطمه و
 حضرت یغنیب صلی الله علیه و اله و ظهور اول ظهور در اول
 ال محمد است علی و پیش از او ابام ایمن و خلفا است و خداست
 است که نزدیک حکمت چنین باشد و الا فلا در نشان بر مشیت
 خدا غالب نمی آید حال که مشیت چنین فرار کوفت مکابره و حقاقت
 با این سلاطین مکابره با خدا و آنچه رو به زمین بر ایشان
 خروج کنند هم گشته میشوند و این سلاطین غالب است ایند پند
 مخالفان با ایشان خود را بدست خود هلاک کردند است و حجت
 و معنی غنیب و با این مشیت خود را تابع مشیت خدا کرد و آنچه خدا

تلمیذ



خواسته بودم بخوای و الا هلاک میشود و این فاعله اصلی است
 بلکه با با جمیع منعلقان ایشان در همان دنیا که خدا خواسته
 و با ان فلا عزت که خدا او را عزت زد استند است معزز بلای
 و نظم عالم را بر هم توتی و خدا خواست خدا است بلکه فکر بلکه
 در دنیا از غیر سلاطین و اتباع ایشان که خدا بفرمان عزت
 داده همان فلا عزت بر او بخوای و بعضی او را او راه روی
 و اگر در چنین کتاجان عالم منظم شود و فساد بر آید
 همه بر آفتاب و فکر فلا خود را بدانند و از ان فلا عزت که خدا
 با و داده زیاد نطلبند بگو تراغ با کسی نماند و حجاب بر کسی نماند
 و از بیت خلق تنها با این اگر سلامت بخوای در دنیا با انقاع
 راه رو آنچه من خود با انقاع راه مبروم و سلامت نیستیم و حجاب
 سلوک را حل بر مکر مینمایند و با انقاع است که پیش رفتن
 شریک هلاکت نفس خود نیستیم و انبعاث سلامت من از غل
 نکریدن سایر مردم است با انقاع و حجابشان بر من بدان گفته
 شاعری بران مرم که درون کسی نماند خود را چه کم کو
 ز خود بر خرد است و دیگر آنکه کار را با این خدا کرد خواه نفع
 دنیا بران منرب شود و خواه نشود حال امید دارم که بجز خدا

کتابخانه معبد قزوین
اشهد انی
بکتابخانه مجلس شورای اسلامی

خدا ما بقا عدلین به روزی خواه مردم را و عدل و خواه روزی خدا
اطاعت هر چه علیه بقا علیک شمر که حاکم باشد لازم است
مثل نار و روزی و شاک این نیست و اطاعت خدا و در سایر کتب
مفضل نوشتنم رجوع کنید در جواب مسئله بیست
که مرگ در کار عالم چیزی کفر میزید بپندارند و در آن کفر کرد
بلانکه بر هرگز از اسلام نبوده و در هیچ فضیله معمول نیست و
لا عبره فی الفراط اس در السنه و افواه خلقت و با هیچ فضیله
که بخط کس باشد که هزار تومان بزدمه منگت حکم باشد فعال
او میبندد بانه هرگز نمیکند اگر چه بخط و مهر او باشد و حال کاتب
و کاتب چند که بر او چیزی چند نوشته شد باشد و هزار خط
مهر و دار در سب و اضرای مضرین و تحریف محرفین و غلط کاتب
چگونه ممکن است که بعضی عبارت کفر میزدند کاتبی وجود آنکه
حاکم بر اسبها است و مخصوص در کتاب او رس کرده باشند
و تحریف نموده باشند مثل کتب مرجع شیخ و سید مرجع و آری
زیرا که کتب ما را میگیرند و گونه کفر میخوانند داخل میبندند
پس چگونه میشود که بعضی بدان عبارت در کالی کفر مؤمنی کرد
و حال آنکه آن مؤمن بر رتبه مناب و فریاد میبندد که آنچه خلاف

اس

اسلام است از من نیست و من نکندم و گویند ان کافر است و
بر فرضی که عجزانی باشد که خالی از این خیرها و اضرها باشد و خط
انکلام عالم است و حتما اصطلاح خاص بر فرضها بشکند ان علم را
بنابا بعضی آنکه زبان عالم چیزی به پندند که خلاف اصطلاح است
و بعضی ایشان در سنت نمی آید کفر کنند و حال آنکه حتما انکلام
که مراد من از این عبارت مطابق خبر و در اسلام است با حضرت
اعلی این کار را میبندد و بعضی دیگر بدان حکم میبندد
و فواعلا اسلام برادریه اهل نعت مرا میبندد و در باره علم
اسلام مرا میبندد و چنین است عاقبت حسد و با پناه های
کشانند البته و احکام بغیر ما اتول الله از ایشان سر میرند خلا
انسان را حفظ فرماید که در خصوص دود بنار که کسی سندان کسی
داشته باشد بخط و مهر و منکر باشد اینطور حکم نیاید اگر چه
حضرت در باره نفوس و اموال چندین نفر از مسلمانین بنویسد
میبندد خدا احکام کاین است در روز قیامت و در خط است
نموده با الله من غضب الله در جواب مسئله بیست
که مرگ در نزد غضب عدل کفر کسی شهادت دهند بدان
له بر ادعای مومنین که این خبر در شاهان معتبر است بعد از اسلام و

وایمان و عدالت و علم بواقع بار و بی بنا بر اختلاف فقها
 با بجز نیست که باشد اما بعد بعضی مشرکین را که در آن شهادت
 میدهاده باشند یا شاید پس اگر در مسلم مؤمن عادل و غیر طیب
 به بیند و بر وی شهادت دهند که فلان شخص از فلان در علم طیب
 مه از آن پیشتر است اگر در شاهد عادل از علم طیب هیچ کامی نماند
 از ایشان نیست چنانچه اگر در مشهور فیه هیچ شهودی نماند و
 از مشاهد نکرده اند بلکه محل مشهور فیه در وی نکرده اند که
 آن دو طیب باشند و مشرک را چون ^{شاهد} آنرا طیب اند ^{شاهد}
 نکرده اند پس شهادت در آن نماند اما مسئله در عالمی که کور باشند
 و شهادت دهند که قبای فلان زرد است باد و عادل کسی که شهادت
 دهند که فلان غنا خواند حال شهادت آنها اگر چه عادل باشند صحیح
 نیست چرا که مشاهد نکرده اند پس اند و عادل که فقیه نیستند
 و مشرکند نماند چنانکه شهادتشان درباره قضیه جائز است
 که فقیه نیست یا مست یا ناقص است یا کامل است و همچنین هرگاه
 دو فقیه درباره مجبی شهادت دهند بعد از ایمان و عدالت صحیح
 نیست چرا که مشرک علم نجوم نماند و علم نجوم منجم را مشاهد
 اند و شهادت شخص غائب از واقع چگونه مستوع است اگر گویند

نماند

شهادت علی بسا میدهاده میگویم شهادت علی بواقع هر بار مستند
 بقول جعی میشود که خبرت دارم بدان علم و شهود با علم را دان را
 بسا آنکه در عادل از نفر منجم غیر عادل میشوند که فالان منجم کامل
 و علم بر او حاصل میشود با از و عادل با از با عادل دیگر میشوند
 که آن عادلها شهادت دارند و مشرکین را دان نماند پس علم حاصل
 میشود و هرگاه مستند بشعران علم با آثار نباشد اما مستوع
 نحو اهل شجر اگر علم غیب کسی نماند از قبضا و شهادت بجهت شهادت
 کردن و در بد نیست و اگر انسان خود را به نماند پنداشته و نماند
 از ادبها همانا این شخص است منهم و ضایعش و غیر عادل که شهادت
 بچامیده پس در باره ما مسکین است چگونه شهادت هر فعال در
 با با صلح بی علم با با علم علی دان با قضیه مستوع است و حال آنکه
 علم ما علیست خاص و بسینه بسینه و بسبع و نطق و در سخن خوانند
 در نزد خود ما اهل علم از سلفان در ان قضیه میشود که ما چه میگویم
 الان ما شاکر در باره که بسا آنکه سو سال است که در نزد ما هاد در
 و بعد من هم و مع نماند که مسائل ما از سلفان و در روز مفسد
 که آنچه در ایام گذشته قضیه بود که مسائل ما نبوده و همچنین
 شاکر نیست تا و با نکرده و دره ساله دار بر که هنوز قضیه است

مسائل انفعسده همان طور که طلبه هست که پنجاه سال است
 که در مدار سلسله و هر روز در درس فقه حاضر شده و
 کرده و هنوز بجهت کمالش و در کم اجتهاد بنا موخره و چنان در
 طرفه حکمت هم میشود که پنجاه سال و شصت سال در سخن
 و حکم نشوید مردم هستند که پنجاه سال مشغول کرده اند و خط
 خوب بنویسند و کانظرا انفعسده اند که پنجاه سال است
 در طب کار میکنند و هنوز کانظرا انفعسده اند که چنان در
 علم ماهر میشوند اگر از این بود جمیع مردم باینکه کل علوم و اصناف
 فقهیه و حال آنکه علم ما ادق علوم عالم است و دیگر در دنیا علی
 دشوارتر و مستور و دقیق تر از علم ما نیست چگونه میخواهی که هر
 کسی که در روزی با یک در مجلس ما بنشیند حرف ما را بفهمد یا با
 و از خارج از این و ساربان کلامی بشود و از ضم بعضی از
 بعضی فیه که ما چه گفتیم و انوقت برود شهادت با خدا انصاف
 دهد که از دست این عجب ما چه بالا گرفتیم غایت کاری که میکنند
 و شهادتی که در دنیا از این است که بعضی سخن چنان از علم عادی
 دو سه روز بلدین ما بیاند و کمال از پیش و پیش از خبر ندارد
 بشوند و بروی خبرین مال و از حضرت هم بگویند که از نوبی محلی

خوبان

خودشان ادم آمد بول ما خبر آورد فیه است و خبری که ما
 در دین معین نمیکنیم که کسی نشود و خبر برود و معنی همان باشد
 که شنیده است بلکه من لیا باشد که ده روز بیان سخن بویان
 کم و اول ده روز در کوشه است که سخن آنها این و دلیلش اینست
 و ناده روز بیان دلیل او است بول صوفی او روزی بر او بعد از
 روزی با یک و این نام دو سه روز از اول سخن گذرند اما و بیج
 روز اما و شنیده و زنده و نالند که این غایت است که بیست و خفته
 اصل مطلب انفعسده و کسیکه مغلطه علی نلاند چگونه متنبه
 انرا بفهمند با و چنان که میبرد میگوید که من از لفظ خود فلان
 شنیدم که چنین و چنین میگفت و با این فتنه را از بر که از
 نام بوطهار گوش میداد و معروض شود و حکم بنفستان میکنند
 مفسح کرده است و اگر بگوید نام بوط مگو و غیب است مسلم منانو
 از این گاهی نلای نرو و نه خبر او دیگر چنین غلط میکنند و لکن
 تابع و متبوع دست بر میدانند و شغای غیظ خود را منقول
 اینها هر سبب و هجا است که اینها بنا شد از خراع میکنند چنان
 از سوالان سابق معلوم شد و از این خبری که درم معلوم شد
 که عدل شهادت آنهاست نمیکند بلکه عادل شهادت در آنچه

انرا نماند نمیداند و هر کس شهادتی بخورد در آنچه مشغول است
 فاسق است و عدل کفر فاسد است و است و لکن شما که جناب الهی
 اشیا فرموده اید با این سوانت و حیوان این سوا الا سنا از غی
 خود دست بر نمیدانید و کار خود را میکنید بی انقاد و دست که
 کسی باغبوانان بگوید اگر اینها در وقت جرات نشسته بدهد
 اظهار خود نمیکند و نوشتن این کار و سایر کتب بجز محض بر
 دماست و نام حجه و الامید که تا جان بد قالیکن است
 اینها دست بر نمیدانند و حسبنا الله و نعم الوکل و منتهی انشاء الله
 از ذکر و ضابطه العمل علیه السلام دست بر نمیدانم ایجری ما و کرم
 لکرزل لو قطع اصبعاً من اصبع
 در جواب از مسئله سیم که از بی حضرت انشا و سلوک شما با الهایا انما
 صالح من که اگر رضای خدا و رسول صلی الله علیه و آله و سلم را میخواهد
 بر بلا با و محض نماید و محض از اینها شود که گفتا کاهان شود و در بناد
 مؤمن است و در دنیا چه حرام طلب میکند مگر آنچه خواهد که از دنیا
 بیرون آید و پیشتر روید نه والله من که بخواه با باشد هشتاد
 بر اهل هشتاد و دنیا برای این محض شود که هر کس که در دنیا از غیر
 و شتم که ببینید و بر تلف اموال خود صبر نماید صبر جمیل و لکن
 شیطان

ادوات

در دل شما و سوسه کند که با این فاعل با فیه دیگر بر شما خواهد آمد
 چنین نیست خداوند بنده مؤمن را اگر چه بسیار است اما میکند لکن از
 نظر عینا خود نمیاندازد و فوق طاقت او بار او میکند و او را ذلیل
 بنمایاند بی تلخ خواهد گذشت و ان را شیرین کنید با اینکه شما از
 زمین نیستید و باید با سامان بالوید و عافیه که از اولج شما را
 کردند با سامان میزند و انشاء الله اولج شما سما و پست جرات
 در اسمانت و شما انشاء الله با با بخت روید پس این بود معنی
 قوله که شما با با سامان روید حال اگر این کلمه را معنی نمیکردم فی القوله
 اعاری میگفتند فلا نمیکوید شیخه معراج میر و نایب باره شما از
 اهل زمین نیستید و چند روز در زمین مانند مهر و باد بوطن
 اصلی خود این دور و در امحل شوید و با این بلا با صبر نماید و خوا
 جمع باشید که خداوند فوق و طاقت بر شما نمی کند و سلطان را بجهت
 حفظ ملک و رعیت شما بر می اندازد و میکند از کلام شما را
 فاسد کند و شما را تلف کنند پس اگر وفای فی الجمله بر شما سخن شو
 ندای بر چهل کنید و حسد بر عصبان و کذب کاذبین و غی باغبان
 و کید کاذبین نماید و اگر اها خراف رضای خدا میگذرد شما
 رضا او نکند و اگر اها عصبان میگذرد شما حسد بر عصبان و حسد



زفن نبر باد بکداز بد اها بکشد آنچه میخواهد و تا بر حسب
 رضا کار راه روید و بعضی و روع و تقوی و زهد در زمین ^{بشبه}
 کند و ایم در فکر است و بالذات زفن باشد تا این در روز پنجشنبه ^{شد}
 و لحظت شهر از اهل دنیا و بیای ایشان و بکداز بر ایشان ^{کتاب}
 تا بر و معارضه مسلم در سطح راه رفتند و هر رنجور ^{الله}
 که حال هر کداز به ایم و مانع هیچک نیستیم و بعضی نوبت ^{سنت}
 که هیچ ما مشکلند از خلاصه در این کلام همین فلک کافست و بیگ
 از آن سوال از در سایر کتب نوشته اند اگر مفصل خواهد باها ^{بسی}
 کند ما شانرا و ما الطالبین و در آنچه ^{معنا} سألوه و در ^{سنا}
 اخلاق و غیر اها و همین جا ختم مینماییم تا شد در ستاد عصر ^{تو}
 الاثنین چه دم شهر ربيع الثانی از شهر سنه هزار و سیصد و

نام شد در ستاد روز ^م
 شهر شوال ^{سنة}

